

تا الان این استان‌ها را انجام داده‌ایم:

Groningen ✓

Friesland ✓

Drenthe ✓

Overijssel ✓

Gelderland ✓

Utrecht ✓

Noord-Holland ✓

Zuid-Holland ✓

Zeeland ✓

Noord-Brabant ✓

پس اکنون منطقی‌ترین استان بعدی:

Limburg

و اتفاقاً برای سبک روایی، انسانی و داستانی، لیمبورخ بهترین استان هلند است.  
چون:

تنها استان کاملاً تپه‌ای هلند است.  
مرز مشترک با آلمان و بلژیک دارد.  
لهجه و فرهنگش بسیار متفاوت است.  
معادن زغال‌سنگ تاریخ مهمی دارند.  
ماستریخت یکی از قدیمی‌ترین شهرهای هلند است.  
کارناوال در آن حتی از برابانت هم پررنگ‌تر است.  
مردمش خودشان را تا حدی متفاوت از بقیه هلند می‌بینند.

Hoofdstuk ۱ – Ik ben Limburg

فصل اول – من لیمبورخ هستم

Wanneer mensen aan Nederland denken, zien zij vaak hetzelfde beeld.

Windmolens.

Polders.

Rechte wegen.

En een vlak landschap.

فصل اول – من لیمبورخ هستم

وقتی مردم به هلند فکر می‌کنند، معمولاً تصویر مشابهی در ذهن دارند.

آسیاب‌های بادی.

پولدرها.

جاده‌های مستقیم.

و سرزمینی کاملاً هموار.

Maar wie naar Limburg reist, ontdekt al snel dat niet heel Nederland hetzelfde is.

اما کسی که به لیمبورخ سفر کند، خیلی زود متوجه می‌شود که همه هلند یکسان نیست.

Een andere wereld

Wanneer de trein vanuit Utrecht steeds verder naar het zuiden rijdt, verandert het landschap langzaam.

دنیایی متفاوت

وقتی قطار از اوترخت به سمت جنوب حرکت می‌کند، چشم‌انداز به آرامی تغییر می‌کند.

De horizon wordt minder vlak.

De wegen beginnen te slingeren.

En af en toe verschijnt er een heuvel.

افق دیگر کاملاً مسطح نیست.

جاده‌ها پیچ‌وتاب پیدا می‌کنند.

و گاهی تپه‌ای در برابر چشم ظاهر می‌شود.

Voor veel Nederlanders voelt Limburg bijna als een ander land.

برای بسیاری از هلندی‌ها، لیمبورخ تقریباً شبیه کشوری دیگر به نظر می‌رسد.

De smalle provincie

Op de kaart lijkt Limburg bijzonder.

Lang.

Smal.

En uitgestrekt van noord naar zuid.

استانی باریک

روی نقشه، لیمبورخ بسیار خاص به نظر می‌رسد.

دراز.

باریک.

و کشیده از شمال تا جنوب.

Aan beide kanten liggen andere landen.

België.

Duitsland.

در دو سوی آن کشورهای دیگر قرار دارند.

بلژیک.

و آلمان.

Daardoor heeft Limburg eeuwenlang invloeden ontvangen van verschillende culturen.

به همین دلیل لیمبورخ در طول قرن‌ها از فرهنگ‌های گوناگون تأثیر پذیرفته است.

De Maas

Net als een rode draad loopt de Maas door de provincie.

رود ماس

رود ماس مانند نخ نامرئی‌ای از میان استان عبور می‌کند.

Steden.

Dorpen.

Akkerlanden.

En natuurgebieden liggen langs haar oevers.

شهرها.

روستاها.

زمین‌های کشاورزی.

و مناطق طبیعی در کنار آن شکل گرفته‌اند.

Een provincie van verhalen

Limburg laat zich niet in één zin beschrijven.

استانی از داستان‌ها

نمی‌توان لیمبورخ را در یک جمله توصیف کرد.

Het is een provincie van kastelen.

Van mijnwerkers.

Van heuvels.

Van kerktorens.

Van dialecten.

Van grensverhalen.

این استان، سرزمین قلعه‌هاست.

سرزمین معدنچیان.

تپه‌ها.

برج‌های کلیسا.

گویش‌های محلی.

و داستان‌های مرزی.

De eerste indruk

Wie voor het eerst in Zuid-Limburg aankomt, kijkt vaak verbaasd om zich heen.

نخستین برداشت

کسی که برای نخستین بار وارد جنوب لیمبورخ می‌شود، معمولاً با شگفتی به اطراف نگاه می‌کند.

Zijn we nog steeds in Nederland?

vragen sommige bezoekers zich af.

بعضی بازدیدکنندگان از خود می‌پرسند:

«آیا هنوز در هلند هستیم؟»

De heuvels.

De oude vakwerkhuisen.

De kronkelende wegen.

Ze lijken niet op het beeld dat veel mensen van Nederland hebben.

تپه‌ها.

خانه‌های سنتی چوبی.

جاده‌های پیچ‌درپیچ.

همه با تصویری که بسیاری از مردم از هلند دارند متفاوت‌اند.

Een lang verleden

Limburg behoort tot de oudste bewoonde gebieden van Nederland.

گذشته‌ای طولانی

لیمبورخ یکی از قدیمی‌ترین مناطق مسکونی هلند است.

Al duizenden jaren wonen hier mensen.

Lang voordat Nederland bestond.

Lang voordat er provincies waren.

هزاران سال است که انسان‌ها در اینجا زندگی می‌کنند.

مدتها پیش از شکل‌گیری هلند.  
و بسیار پیش از آنکه استانی به نام لیمبورخ وجود داشته باشد.

Limburg vandaag

Vandaag wonen meer dan een miljoen mensen in Limburg.

لیمبورخ امروز  
امروزه بیش از یک میلیون نفر در لیمبورخ زندگی می‌کنند.

Sommigen wonen in historische steden.

Anderen in kleine dorpen tussen de heuvels.

برخی در شهرهای تاریخی زندگی می‌کنند.  
و برخی دیگر در روستاهای کوچک میان تپه‌ها.

Maar bijna allemaal delen zij iets.

Een sterke verbondenheid met hun provincie.

اما تقریباً همه آن‌ها یک ویژگی مشترک دارند.  
احساس تعلق عمیق به استان خود.

Ik ben Limburg

Ik ben niet de grootste provincie.

Niet de rijkste.

Niet de drukste.

من لیمبورخ هستم  
بزرگترین استان نیستم.  
ثروتمندترین هم نیستم.  
و شلوغ‌ترین هم نیستم.

Maar ik ben misschien wel een van de meest bijzondere.

اما شاید یکی از خاص‌ترین استان‌های هلند باشم.

## Hoofdstuk ۲ – De Maas, de rivier die Limburg vormt

فصل دوم – رود ماس؛ رودی که لیمبورخ را شکل داد

## Hoofdstuk ۲ – De Maas, de rivier die Limburg vormt

فصل دوم – رود ماس؛ رودی که لیمبورخ را شکل داد

Wanneer je naar Limburg kijkt, zie je steden.

Dorpen.

Heuvels.

Bossen.

Maar onder al die verhalen stroomt één constante kracht.

De Maas.

فصل دوم – رود ماس؛ رودی که لیمبورخ را شکل داد

وقتی به لیمبورخ نگاه می‌کنی، شهرها را می‌بینی.

روستاها را.

تپه‌ها را.

و جنگل‌ها را.

اما در زیر همه این داستان‌ها یک نیروی ثابت جریان دارد.

رود ماس.

Een rivier van eeuwen

De Maas stroomde hier al lang voordat er steden waren.

Lang voordat er grenzen bestonden.

Lang voordat iemand zich Limburger noemde.

رودی از دل قرن‌ها

رود ماس مدت‌ها پیش از شکل‌گیری شهرها در اینجا جریان داشت.

پیش از آنکه مرزی وجود داشته باشد.

و پیش از آنکه کسی خود را لیمبورخی بنامد.

Water brengt leven

Overal ter wereld ontstaan beschavingen vaak langs rivieren.

Dat was in Limburg niet anders.

آب، زندگی می‌آورد  
در سراسر جهان تمدن‌ها اغلب در کنار رودخانه‌ها شکل گرفته‌اند.  
لیمبورخ نیز از این قاعده مستثنا نبود.

Langs de Maas ontstonden nederzettingen.

Boerderijen.

Handelsplaatsen.

En later steden.

در کنار ماس، سکونتگاه‌ها شکل گرفتند.  
مزرعه‌ها.  
مراکز تجاری.  
و بعدها شهرها.

Een reis van noord naar zuid

Wie vandaag langs de Maas reist, ziet verschillende gezichten van Limburg.

سفری از شمال تا جنوب  
کسی که امروز در امتداد رود ماس سفر کند، چهره‌های گوناگون لیمبورخ را می‌بیند.

In Noord-Limburg liggen uitgestrekte landbouwgebieden.

Verder naar het zuiden verschijnen grotere steden.

در شمال لیمبورخ، زمین‌های کشاورزی گسترده دیده می‌شود.  
هرچه به جنوب می‌روی، شهرهای بزرگتری ظاهر می‌شوند.

En helemaal in het zuiden wordt het landschap steeds heuvelachtiger.

و در جنوبی‌ترین بخش استان، زمین‌ها هرچه بیشتر تپه‌ای می‌شوند.

## Handel

Eeuwenlang was de Maas een levensader.

### تجارت

قرن‌ها رود ماس شریان حیاتی منطقه بود.

Goederen werden vervoerd.

Mensen reisden.

Markten groeiden.

کالاها جابه‌جا می‌شدند.

مردم سفر می‌کردند.

و بازارها رشد می‌کردند.

## Overstromingen

Maar water bracht niet alleen voorspoed.

Soms bracht het ook gevaar.

### سیلاب‌ها

اما آب فقط رفاه به همراه نداشت.

گاهی خطر نیز می‌آورد.

Wanneer de Maas buiten haar oevers trad, konden dorpen onder water lopen.

هنگامی که رود از بستر خود خارج می‌شد، روستاها ممکن بود زیر آب بروند.

## Leven met water

Net als elders in Nederland leerden de inwoners omgaan met water.

### زندگی در کنار آب

همانند دیگر نقاط هلند، مردم آموختند چگونه با آب زندگی کنند.

Niet tegen de rivier.

Maar samen met de rivier.

نه در برابر رودخانه.

بلکه در کنار آن.

De Maas vandaag

Ook vandaag speelt de Maas een belangrijke rol.

Niet alleen voor natuur.

Maar ook voor recreatie.

Toerisme.

En leefbaarheid.

ماس امروز

امروزه نیز رود ماس نقش مهمی دارد.

نه فقط برای طبیعت.

بلکه برای تفریح.

گردشگری.

و کیفیت زندگی.

Wandelen langs de rivier

Op een zonnige dag zie je mensen wandelen langs het water.

قدم زدن در کنار رود

در یک روز آفتابی، مردم را می‌بینی که در کنار رود قدم می‌زنند.

Sommigen fietsen.

Anderen zitten op een bankje.

En kijken naar het langzaam stromende water.

برخی دوچرخه‌سواری می‌کنند.

برخی روی نیمکتی می‌نشینند.  
و به جریان آرام آب نگاه می‌کنند.

Een stille getuige  
De Maas heeft alles gezien.

شاهدی خاموش  
رود ماس همه چیز را دیده است.

De Romeinen.  
De Middeleeuwen.  
De mijnwerkers.  
De oorlogen.  
De moderne tijd.

رومی‌ها را.  
قرون وسطی را.  
معدنچیان را.  
جنگ‌ها را.  
و دوران مدرن را.

Wat de Maas vertelt

Misschien vertelt geen enkele plek het verhaal van Limburg beter dan de Maas.

آنچه ماس روایت می‌کند  
شاید هیچ مکانی بهتر از رود ماس داستان لیمبورخ را روایت نکند.

Want de rivier verbindt bijna alles.

Verleden en heden.

Noord en Zuid.

Mens en landschap.

زیرا این رود تقریباً همه چیز را به هم پیوند می‌دهد.

گذشته و حال.

شمال و جنوب.

انسان و طبیعت.

## Hoofdstuk ۳ – Maastricht, de oudste stad van Nederland

فصل سوم – ماستریخت؛ قدیمی‌ترین شهر هلند

Wanneer mensen Limburg noemen, denken velen onmiddellijk aan Maastricht.

فصل سوم – ماستریخت؛ قدیمی‌ترین شهر هلند

وقتی نام لیمبورخ برده می‌شود، بسیاری فوراً به ماستریخت فکر می‌کنند.

Niet zonder reden.

Want Maastricht is een van de meest bijzondere steden van Nederland.

بی‌دلیل نیست.

زیرا ماستریخت یکی از خاص‌ترین شهرهای هلند است.

Een stad met een lange geschiedenis

Lang voordat Amsterdam beroemd werd.

Lang voordat Rotterdam groeide.

Bestond Maastricht al.

شهری با تاریخی طولانی

مدت‌ها پیش از آنکه آمستردام مشهور شود.

و پیش از آنکه روتردام رشد کند.

ماستریخت وجود داشت.

De Romeinen

Tweeduizend jaar geleden kwamen de Romeinen hier.

رومی‌ها

دو هزار سال پیش رومی‌ها به این منطقه آمدند.

Zij bouwden wegen.

Bruggen.

Verdedigingswerken.

آن‌ها جاده ساختند.

پل ساختند.

و استحکامات دفاعی ایجاد کردند.

Een strategische plek

Waarom juist hier?

Omdat de Maas hier kon worden overgestoken.

مکانی راهبردی

چرا دقیقاً اینجا؟

زیرا در این نقطه می‌شد از رود ماس عبور کرد.

Daardoor werd Maastricht al vroeg belangrijk.

و همین موضوع باعث شد ماستریخت خیلی زود اهمیت پیدا کند.

Een wandeling door de stad

Wie vandaag door Maastricht loopt, voelt de geschiedenis bijna overal.

قدم زدن در شهر

کسی که امروز در ماستریخت قدم بزند، تقریباً در همه جا تاریخ را احساس می‌کند.

Oude straten.

Historische gebouwen.

Kerken.

Plein na plein.

خیابان‌های قدیمی.  
ساختمان‌های تاریخی.  
کلیساها.  
و میدان‌های متعدد.

Geen typische Nederlandse stad  
Veel bezoekers zeggen hetzelfde.  
Maastricht voelt anders.

شهری متفاوت از شهرهای معمول هلند  
بسیاری از بازدیدکنندگان یک چیز مشابه می‌گویند.  
ماستریخت متفاوت احساس می‌شود.

Niet alleen door de architectuur.  
Maar ook door de sfeer.

نه فقط به خاطر معماری.  
بلکه به خاطر فضای شهر.

Bourgondisch leven  
In Maastricht houden mensen van genieten.

زندگی بورگوندی  
در ماستریخت مردم از لذت بردن از زندگی استقبال می‌کنند.

Van goed eten.  
Van lange gesprekken.  
Van samen tijd doorbrengen.

از غذای خوب.  
از گفت‌وگوهای طولانی.  
و از وقت گذراندن در کنار یکدیگر.

Het Vrijthof

Misschien is geen enkel plein zo bekend als het Vrijthof.

میدان فریتهوف

شاید هیچ میدانی به اندازه فریتهوف مشهور نباشد.

Hier ontmoeten inwoners en bezoekers elkaar.

In de zomer.

In de winter.

Tijdens festivals.

En tijdens concerten.

در اینجا ساکنان و گردشگران یکدیگر را ملاقات می‌کنند.

در تابستان.

در زمستان.

در جشنواره‌ها.

و در کنسرت‌ها.

Een internationale stad

Door haar ligging heeft Maastricht altijd naar buiten gekeken.

شهری بین‌المللی

به دلیل موقعیت جغرافیایی خود، ماستریخت همیشه نگاهی فراتر از مرزها داشته است.

België ligt om de hoek.

Duitsland ook.

بلژیک در نزدیکی است.

آلمان نیز همین‌طور.

Daardoor hoor je hier vaak verschillende talen.

به همین دلیل در این شهر اغلب زبان‌های مختلف شنیده می‌شود.

Een stad van studenten

Vandaag is Maastricht ook een universiteitsstad.

شهری دانشجویی

امروزه ماستریخت یک شهر دانشگاهی نیز هست.

Studenten uit heel Europa komen hier wonen.

Studeren.

En dromen over hun toekomst.

دانشجویانی از سراسر اروپا به اینجا می‌آیند.

تحصیل می‌کنند.

و درباره آینده خود رؤیا می‌بافند.

Wat Maastricht vertelt

Maastricht laat zien dat Limburg altijd verbonden is geweest met de wereld  
buiten Nederland.

آنچه ماستریخت روایت می‌کند

ماستریخت نشان می‌دهد که لیمبورخ همیشه با دنیای خارج از هلند در ارتباط بوده است.

Een stad van geschiedenis.

Van cultuur.

Van ontmoeting.

En van verhalen.

شهری از تاریخ.

فرهنگ.

دیدار.

و داستان‌ها.

## Hoofdstuk ۴ – De heuvels van Zuid-Limburg

فصل چهارم – تپه‌های جنوب لیمبورخ

## : Hoofdstuk ۴ – De heuvels van Zuid-Limburg

فصل چهارم – تپه‌های جنوب لیمبورخ

Wanneer mensen voor het eerst Zuid-Limburg bezoeken, gebeurt er vaak iets opmerkelijks.

Zij kijken uit het raam.

Zien de heuvels.

En twijfelen even.

فصل چهارم – تپه‌های جنوب لیمبورخ

وقتی مردم برای نخستین بار به جنوب لیمبورخ سفر می‌کنند، اتفاق جالبی رخ می‌دهد.

آنها از پنجره بیرون را نگاه می‌کنند.

تپه‌ها را می‌بینند.

و برای لحظه‌ای تردید می‌کنند.

Zijn we nog in Nederland?

Dat is een vraag die veel bezoekers stellen.

آیا هنوز در هلند هستیم؟

این پرسشی است که بسیاری از بازدیدکنندگان مطرح می‌کنند.

Want het landschap lijkt anders.

Veel anders.

زیرا چشم‌انداز متفاوت به نظر می‌رسد.

بسیار متفاوت.

De wegen kronkelen.

De velden liggen schuin tegen hellingen.

En in de verte zie je heuvelruggen.

جاده‌ها پیچ‌وتاب دارند.  
مزارع روی شیب‌ها قرار گرفته‌اند.  
و در دوردست رشته‌تپه‌ها دیده می‌شوند.

Het hoogste deel van Nederland

Hoewel Limburg geen bergen heeft zoals Zwitserland of Oostenrijk, liggen hier wel de hoogste punten van Nederland.

مرتفع‌ترین بخش هلند  
اگرچه لیمبورخ کوه‌هایی مانند سوئیس یا اتریش ندارد، اما بلندترین نقاط هلند در اینجا قرار گرفته‌اند.

De Vaalserberg

De bekendste heuvel is de Vaalserberg.

والسربرخ  
مشهورترین ارتفاع منطقه والسربرخ است.

Hier ligt het hoogste natuurlijke punt van Nederland.

در اینجا بلندترین نقطه طبیعی هلند قرار دارد.

Drie landen

De Vaalserberg is niet alleen bijzonder vanwege zijn hoogte.

سه کشور  
والسربرخ فقط به خاطر ارتفاعش مشهور نیست.

Hier ontmoeten drie landen elkaar.

Nederland.

België.

En Duitsland.

در این نقطه سه کشور به هم می‌رسند.

هلند.

بلژیک.

و آلمان.

## Het Drielandenpunt

Duizenden toeristen bezoeken ieder jaar het Drielandenpunt.

نقطه سه‌مرزی

هزاران گردشگر هر سال از این نقطه بازدید می‌کنند.

Niet alleen voor het uitzicht.

Maar ook voor het idee dat je met een paar stappen van land kunt veranderen.

نه فقط به خاطر منظره.

بلکه به خاطر این حس که با چند قدم می‌توان وارد کشوری دیگر شد.

## Wandelpaden

Zuid-Limburg is een paradijs voor wandelaars.

مسیرهای پیاده‌روی

جنوب لیمبورخ بهشتی برای پیاده‌روهاست.

Kilometers aan wandelroutes lopen door bossen.

Langs velden.

Door kleine dorpen.

En over heuvels.

کیلومترها مسیر پیاده‌روی از میان جنگل‌ها عبور می‌کنند.

در کنار مزارع.

از میان روستاهای کوچک.

و بر فراز تپه‌ها.

Fietsers

Ook fietsers kennen Limburg goed.

دوچرخهسواران

دوچرخهسواران نیز لیمبورخ را به خوبی می‌شناسند.

Voor veel Nederlanders zijn de heuvels een uitdaging.

برای بسیاری از هلندی‌ها، این تپه‌ها یک چالش محسوب می‌شوند.

Want waar elders in Nederland de weg meestal vlak blijft, moet hier soms echt geklommen worden.

زیرا در حالی که در بیشتر نقاط هلند جاده‌ها تقریباً صاف هستند، در اینجا گاهی باید واقعاً سربالایی را طی کرد.

Het Geuldal

Een van de mooiste gebieden van Zuid-Limburg is het Geuldal.

دره خنول

یکی از زیباترین مناطق جنوب لیمبورخ، دره خنول است.

Hier stroomt de rivier de Geul door een landschap van heuvels en weilanden.

در اینجا رود خنول از میان تپه‌ها و چمنزارها عبور می‌کند.

Veel bezoekers beschrijven het als een van de meest schilderachtige gebieden van Nederland.

بسیاری از بازدیدکنندگان این منطقه را یکی از زیباترین چشم‌اندازهای هلند می‌دانند.

Kleine dorpen

Verspreid over de heuvels liggen kleine dorpen.

روستاهای کوچک

در میان تپه‌ها روستاهای کوچک بسیاری پراکنده شده‌اند.

Sommige lijken nauwelijks veranderd in tientallen jaren.

برخی از آن‌ها در دهه‌های اخیر تقریباً بدون تغییر باقی مانده‌اند.

Smalle straatjes.

Oude huizen.

Kerktorens die boven het landschap uitsteken.

کوچه‌های باریک.

خانه‌های قدیمی.

و برج‌های کلیسایی که بر فراز چشم‌انداز دیده می‌شوند.

Rust

Wat veel mensen waarderen aan Zuid-Limburg is de rust.

آرامش

چیزی که بسیاری از مردم در جنوب لیمبورخ دوست دارند، آرامش آن است.

Niet de stilte van leegte.

Maar de rust van ruimte.

نه سکوت ناشی از خالی بودن.

بلکه آرامشی که از فضای باز به وجود می‌آید.

De seizoenen

In de lente kleuren de heuvels groen.

فصل‌ها

در بهار، تپه‌ها سبز می‌شوند.

In de zomer staan de velden vol leven.

در تابستان مزارع سرشار از زندگی هستند.

In de herfst veranderen de bossen in een zee van geel en rood.

در پاییز جنگل‌ها به دریایی از رنگ‌های زرد و قرمز تبدیل می‌شوند.

En in de winter hangt er soms mist tussen de heuvels.

و در زمستان گاهی مه میان تپه‌ها شناور می‌شود.

Limburg op zijn mooist

Veel inwoners zeggen dat je Limburg pas echt begrijpt wanneer je hier wandelt.

لیمبورخ در زیباترین شکل خود

بسیاری از ساکنان معتقدند که لیمبورخ را فقط زمانی واقعاً می‌توان شناخت که در آن قدم بزنی.

Niet vanuit een auto.

Niet vanuit een trein.

Maar stap voor stap.

نه از داخل خودرو.

نه از پنجره قطار.

بلکه قدم به قدم.

Wat de heuvels vertellen

De heuvels vertellen een ander verhaal dan de rest van Nederland.

آنچه تپه‌ها روایت می‌کنند

تپه‌های لیمبورخ داستانی متفاوت از سایر نقاط هلند روایت می‌کنند.

Een verhaal van hoogteverschillen.

Van oude wegen.

Van grensgebieden.

Van dorpen die al eeuwen tussen de heuvels liggen.

داستانی از اختلاف ارتفاع.

از جاده‌های قدیمی.

از مناطق مرزی.

و از روستاهایی که قرن‌ها در میان تپه‌ها زندگی کرده‌اند.

Hoofdstuk ۵ – De mijnen en de mannen onder de grond

فصل پنجم – معدن‌ها و مردانی که زیر زمین کار می‌کردند

Lang voordat Limburg bekend werd om toerisme, stond de provincie bekend om iets heel anders.

Steenkool.

فصل پنجم – معدن‌ها و مردانی که زیر زمین کار می‌کردند

مدت‌ها پیش از آنکه لیمبورخ به خاطر گردشگری مشهور شود، به دلیل چیزی دیگری شناخته می‌شد.  
زغال‌سنگ.

Onder de grond lag een rijkdom die het leven van duizenden gezinnen zou veranderen.

در زیر زمین ثروتی نهفته بود که زندگی هزاران خانواده را تغییر داد.

De zwarte goudkoorts

Voor Limburg was steenkool jarenlang wat olie voor andere regio's was.

تب طلای سیاه

برای لیمبورخ، زغال‌سنگ سال‌ها همان نقشی را داشت که نفت برای برخی مناطق دیگر داشت.

Mijnen brachten werk.

Welvaart.

En groei.

معدن‌ها کار ایجاد کردند.

رفاه آوردند.

و باعث رشد شدند.

De mijnwerker

Iedere ochtend daalden duizenden mannen af naar de diepte.

معدنچی

هر صبح هزاران مرد به اعماق زمین می‌رفتند.

Soms honderden meters onder de grond.

گاهی صدها متر زیر سطح زمین.

Daar werkten zij urenlang in moeilijke omstandigheden.

و ساعت‌ها در شرایط دشوار کار می‌کردند.

Een zwaar beroep

Mijnwerker zijn was niet eenvoudig.

شغلی سخت

معدنچی بودن آسان نبود.

Het werk was zwaar.

Donker.

En soms gevaarlijk.

کار سخت بود.

تاریک بود.

و گاهی خطرناک.

Gemeenschappen

Rond de mijnen ontstonden hele gemeenschappen.

جوامع محلی

در اطراف معدن‌ها جوامع کاملی شکل گرفتند.

Wijken werden gebouwd.

Scholen verschenen.

Sportclubs ontstonden.

محله‌ها ساخته شدند.

مدارس ایجاد شدند.

و باشگاه‌های ورزشی شکل گرفتند.

Een eigen wereld

Voor veel gezinnen draaide het leven om de mijn.

دنیایی خاص

برای بسیاری از خانواده‌ها زندگی حول معدن می‌چرخید.

Vader werkte in de mijn.

De buurman werkte in de mijn.

Vaak gold hetzelfde voor broers en vrienden.

پدر در معدن کار می‌کرد.

همسایه در معدن کار می‌کرد.

و اغلب برادران و دوستان نیز همین‌طور بودند.

Het einde van een tijdperk

Maar uiteindelijk veranderde de wereld.

پایان یک دوران

اما در نهایت جهان تغییر کرد.

De mijnen sloten.

Eén voor één.

معدن‌ها تعطیل شدند.

یکی پس از دیگری.

Voor veel Limburgers was dat een ingrijpend moment.

برای بسیاری از مردم لیمبورخ این اتفاقی بسیار مهم و تأثیرگذار بود.

Opnieuw beginnen

De provincie moest zichzelf opnieuw uitvinden.

آغاز دوباره

استان مجبور شد خود را از نو تعریف کند.

Dat was niet gemakkelijk.

Maar Limburg vond nieuwe wegen.

این کار آسان نبود.

اما لیمبورخ مسیرهای تازه‌ای پیدا کرد.

Herinneringen blijven

Ook vandaag herinneren musea, monumenten en verhalen aan de tijd van de mijnen.

خاطره‌ها باقی می‌مانند

امروزه نیز موزه‌ها، یادبودها و داستان‌ها دوران معدن‌ها را زنده نگه می‌دارند.

Wat de mijnen leerden

Misschien leerde die periode Limburg iets belangrijks.

Dat gemeenschappen sterk kunnen zijn.

Dat mensen zich kunnen aanpassen.

En dat een provincie ook na grote veranderingen verder kan groeien.

آنچه معدن‌ها آموختند

شاید آن دوران یک درس مهم به لیمبورخ داد.

اینکه جوامع محلی می‌توانند نیرومند باشند.

اینکه انسان‌ها می‌توانند خود را با شرایط جدید سازگار کنند.

و اینکه یک استان حتی پس از تغییرات بزرگ نیز می‌تواند به رشد ادامه دهد.

Hoofdstuk ۶ – Heerlen, de stad van de mijnen

فصل ششم – هیرلن؛ شهر معدن‌ها

Hoofdstuk ۶ – Heerlen, de stad van de mijnen

فصل ششم – هیرلن؛ شهر معدن‌ها

Wanneer mensen over de Limburgse mijnen spreken, valt één naam bijna altijd.

Heerlen.

فصل ششم – هیرلن؛ شهر معدن‌ها

وقتی مردم درباره معدن‌های لیمبورخ صحبت می‌کنند، تقریباً همیشه یک نام شنیده می‌شود. هیرلن.

Een stad die groeide door steenkool

Lang geleden was Heerlen een relatief kleine plaats.

Maar toen de mijnindustrie groeide, veranderde alles.

شهری که با زغال‌سنگ رشد کرد

سال‌ها پیش هیرلن شهری نسبتاً کوچک بود.

اما با رشد صنعت معدن، همه چیز تغییر کرد.

Duizenden arbeiders kwamen naar de regio.

Nieuwe woningen werden gebouwd.

Scholen verschenen.

Winkels openden hun deuren.

هزاران کارگر به این منطقه آمدند.

خانه‌های جدید ساخته شدند.

مدارس ایجاد شدند.

و مغازه‌ها یکی پس از دیگری افتتاح شدند.

Een stad vol leven

In de jaren van de mijnbouw was Heerlen een bruisende stad.

Overal waren mensen onderweg.

شهری سرشار از زندگی

در سال‌های رونق معدن، هیرلن شهری پرجنب‌وجوش بود.

همه جا مردم در رفت‌وآمد بودند.

Treinen vervoerden arbeiders.

Cafés zaten vol.

Sportverenigingen groeiden.

قطارها کارگران را جابه‌جا می‌کردند.

کافه‌ها پر بودند.

و باشگاه‌های ورزشی رشد می‌کردند.

De sluiting van de mijnen

Toen de mijnen sloten, veranderde het leven opnieuw.

تعطیلی معدن‌ها

وقتی معدن‌ها تعطیل شدند، زندگی دوباره تغییر کرد.

Veel mensen verloren hun werk.

Onzekerheid nam toe.

بسیاری از مردم شغل خود را از دست دادند.  
و نااطمینانی افزایش یافت.

Voor Heerlen begon een moeilijke periode.

برای هیرلن دوره‌ای دشوار آغاز شد.

Op zoek naar een nieuwe toekomst

Maar Heerlen gaf niet op.

جست‌وجوی آینده‌ای تازه  
اما هیرلن تسلیم نشد.

De stad probeerde nieuwe bedrijven aan te trekken.

Investeerde in onderwijs.

En werkte aan vernieuwing.

شهر تلاش کرد شرکت‌های جدیدی جذب کند.  
در آموزش سرمایه‌گذاری کرد.  
و برای نوسازی تلاش نمود.

Street art

Vandaag staat Heerlen bekend om iets wat vroeger niemand had verwacht.

Street art.

هنر خیابانی  
امروزه هیرلن به چیزی مشهور شده که زمانی هیچ‌کس انتظارش را نداشت.  
هنر خیابانی.

Overal in de stad zie je grote muurschilderingen.

Kunstwerken vertellen verhalen over verleden en toekomst.

در سراسر شهر نقاشی‌های دیواری بزرگ دیده می‌شود.

آثار هنری داستان گذشته و آینده را روایت می‌کنند.

Een tweede leven

Misschien laat Heerlen beter dan veel andere steden zien wat veerkracht  
betekent.

زندگی دوم

شاید هیرلن بهتر از بسیاری از شهرهای دیگر معنای تاب‌آوری را نشان می‌دهد.

Een stad kan veranderen.

Een economie kan veranderen.

Maar mensen kunnen opnieuw beginnen.

یک شهر می‌تواند تغییر کند.

اقتصاد می‌تواند تغییر کند.

اما انسان‌ها می‌توانند دوباره آغاز کنند.

Het verhaal van Heerlen

Het verhaal van Heerlen gaat niet alleen over mijnen.

داستان هیرلن

داستان هیرلن فقط درباره معدن‌ها نیست.

Het gaat over aanpassing.

Doorzettingsvermogen.

En hoop.

بلکه درباره سازگاری است.

پشتکار.

و امید.

Hoofdstuk ۷ – Valkenburg, toerisme en grotten

فصل هفتم – فالکنبورخ؛ گردشگری و غارها

Wanneer Nederlanders een weekend in Limburg plannen, kiezen velen voor Valkenburg.

فصل هفتم – فالکنبورخ؛ گردشگری و غارها

وقتی هلندی‌ها برای آخر هفته به لیمبورخ سفر می‌کنند، بسیاری فالکنبورخ را انتخاب می‌کنند.

Een bijzondere plaats

Valkenburg lijkt niet op veel andere Nederlandse plaatsen.

مکانی خاص

فالکنبورخ شبیه بسیاری از شهرهای دیگر هلند نیست.

De heuvels.

De oude gebouwen.

De sfeer.

Alles voelt anders.

تپه‌ها.

ساختمان‌های قدیمی.

و فضای شهر.

همه چیز متفاوت به نظر می‌رسد.

Het kasteel

Boven de stad liggen de resten van een oud kasteel.

قلعه

بر فراز شهر بقایای یک قلعه قدیمی قرار دارد.

Eeuwen geleden keek men vanaf deze hoogte uit over de omgeving.

قرن‌ها پیش مردم از این ارتفاع به اطراف نگاه می‌کردند.

Vandaag komen bezoekers hier voor het uitzicht.

امروزه بازدیدکنندگان برای تماشای منظره به اینجا می‌آیند.

De grotten

Misschien nog bekender zijn de grotten van Valkenburg.

غارها

شاید غارهای فالکنبورخ حتی مشهورتر باشند.

Onder de grond ligt een wereld van gangen.

Tunnels.

En kamers.

در زیر زمین دنیایی از راهروها وجود دارد.

تونل‌ها.

و تالارهای زیرزمینی.

Een verborgen landschap

Veel van deze gangen zijn ontstaan door mergelwinning.

چشم‌اندازی پنهان

بسیاری از این مسیرها در نتیجه استخراج سنگ مارن ایجاد شده‌اند.

Generaties lang haalden mensen hier bouw materiaal uit de grond.

نسل‌ها از این منطقه مصالح ساختمانی استخراج می‌کردند.

Kerstmis

In de winter gebeurt iets bijzonders.

کریسمس

در زمستان اتفاقی ویژه رخ می‌دهد.

Dan veranderen sommige grotten in kerstmarkten.

برخی از غارها به بازارهای کریسمس تبدیل میشوند.

Lichtjes vullen de gangen.

Bezoekers wandelen onder de grond.

چراغها راهروها را روشن میکنند.

و بازدیدکنندگان در زیر زمین قدم میزنند.

Toeristenstad

Valkenburg leeft voor een belangrijk deel van toerisme.

شهر گردشگری

فالکنبورخ تا حد زیادی از گردشگری زندگی میکند.

Hotels.

Restaurants.

Terrassen.

En attracties trekken bezoekers uit heel Nederland.

هتلها.

رستورانها.

کافهها.

و جاذبههای گردشگری بازدیدکنندگان را از سراسر هلند جذب میکنند.

Een ontspannen tempo

Toch voelt Valkenburg meestal niet gehaast.

ریتمی آرام

با این حال فالکنبورخ معمولاً شتابزده به نظر نمیرسد.

Mensen komen hier juist om rustiger te leven.

Al is het maar voor een paar dagen.

مردم دقیقاً برای آرام‌تر زندگی کردن به اینجا می‌آیند.  
حتی اگر فقط برای چند روز باشد.

Wat Valkenburg vertelt

Valkenburg laat een andere kant van Limburg zien.

آنچه فالکنبورخ روایت می‌کند  
فالکنبورخ چهره دیگری از لیمبورخ را نشان می‌دهد.

Niet de mijnen.

Niet de industrie.

Maar ontspanning.

Gastvrijheid.

En schoonheid.

نه معدن‌ها.

نه صنعت.

بلکه آرامش.

مهمان‌نوازی.

و زیبایی.

Hoofdstuk ۸ – Het Limburgse dialect

فصل هشتم – گویش لیمبورخی

Hoofdstuk ۸ – Het Limburgse dialect

فصل هشتم – گویش لیمبورخی

Wanneer iemand uit Amsterdam spreekt, hoor je vaak meteen waar hij  
vandaan komt.

Hetzelfde geldt voor iemand uit Groningen.

Of uit Brabant.

Maar in Limburg gebeurt iets bijzonders.

فصل هشتم – گویش لیمبورخی

وقتی کسی از آمستردام صحبت می‌کند، اغلب بلافاصله می‌توان فهمید اهل کجاست. همین موضوع درباره مردم خرونینگن یا برابانت نیز صادق است. اما در لیمبورخ اتفاق ویژه‌ای رخ می‌دهد.

Meer dan een accent

Veel Nederlanders spreken over het Limburgse accent.

Maar veel Limburgers zien het anders.

چیزی فراتر از لهجه

بسیاری از هلندی‌ها از «لهجه لیمبورخی» صحبت می‌کنند. اما بسیاری از مردم لیمبورخ موضوع را متفاوت می‌بینند.

Voor hen gaat het niet alleen om een accent.

Maar om een eigen taalgebied.

برای آن‌ها موضوع فقط یک لهجه نیست. بلکه یک قلمرو زبانی مستقل است.

Verschillende dialecten

Er bestaat niet één Limburgs dialect.

گویش‌های مختلف

فقط یک گویش لیمبورخی وجود ندارد.

Van noord naar zuid veranderen woorden.

Klanken.

En uitdrukkingen.

از شمال تا جنوب استان، واژه‌ها تغییر می‌کنند. آواها تغییر می‌کنند.

و اصطلاحات نیز متفاوت می‌شوند.

Soms kunnen twee dialecten behoorlijk van elkaar verschillen.

گاهی دو گویش می‌توانند تفاوت قابل توجهی با یکدیگر داشته باشند.

De invloed van de buren

Dat heeft veel te maken met de ligging van Limburg.

تأثیر همسایگان

این موضوع تا حد زیادی به موقعیت جغرافیایی لیمبورخ مربوط می‌شود.

Eeuwenlang stonden Limburgers in contact met mensen uit Duitsland.

België.

En andere regio's.

مردم لیمبورخ قرن‌ها با مردم آلمان.

بلژیک.

و مناطق دیگر در ارتباط بودند.

Daardoor ontstond een bijzondere mengeling van invloeden.

به همین دلیل ترکیبی ویژه از تأثیرات زبانی شکل گرفت.

Thuis en buiten

Veel Limburgers groeien op met twee manieren van spreken.

خانه و بیرون

بسیاری از مردم لیمبورخ با دو شیوه گفتار بزرگ می‌شوند.

Thuis spreken zij dialect.

Op school spreken zij Nederlands.

در خانه به گویش محلی صحبت می‌کنند.

و در مدرسه به زبان هلندی معیار.

Voor hen voelt dat heel natuurlijk.

برای آن‌ها این موضوع کاملاً طبیعی است.

Muziek

Het dialect leeft niet alleen in gesprekken.

موسیقی

گویش لیمبورخی فقط در گفت‌وگوها زنده نیست.

Ook muziek speelt een belangrijke rol.

Veel artiesten zingen in het Limburgs.

موسیقی نیز نقش مهمی دارد.

بسیاری از هنرمندان به زبان لیمبورخی آواز می‌خوانند.

Daardoor blijft de taal zichtbaar voor nieuwe generaties.

و همین باعث می‌شود زبان برای نسل‌های جدید زنده بماند.

Een gevoel van identiteit

Voor veel Limburgers gaat dialect niet alleen over woorden.

حس هویت

برای بسیاری از مردم لیمبورخ، گویش فقط درباره واژه‌ها نیست.

Het gaat over afkomst.

Over familie.

Over verbondenheid.

بلکه درباره ریشه‌هاست.

درباره خانواده.

و درباره احساس تعلق.

Wat het dialect vertelt

Misschien vertelt het Limburgse dialect hetzelfde verhaal als de provincie zelf.

آنچه گویش روایت می‌کند

شاید گویش لیمبورخی همان داستانی را روایت می‌کند که خود استان روایت می‌کند.

Een verhaal van verschillen.

Van invloeden.

Van geschiedenis.

En van identiteit.

داستانی از تفاوت‌ها.

از تأثیرات متقابل.

از تاریخ.

و از هویت.

Hoofdstuk ۹ – Carnaval in Limburg

فصل نهم – کارناوال در لیمبورخ

Wanneer carnaval begint in Limburg, verandert de provincie.

Niet een beetje.

Maar volledig.

فصل نهم – کارناوال در لیمبورخ

وقتی کارناوال در لیمبورخ آغاز می‌شود، استان تغییر می‌کند.

نه کمی.

بلکه کاملاً.

Meer dan een feest

Voor buitenstaanders lijkt carnaval soms een groot feest.

چیزی فراتر از یک جشن  
برای کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند، کارناوال شاید فقط یک جشن بزرگ به نظر برسد.

Maar voor veel Limburgers betekent het veel meer.

اما برای بسیاری از مردم لیمبورخ معنایی بسیار عمیق‌تر دارد.

Het is traditie.

Cultuur.

Gemeenschap.

En geschiedenis.

این یک سنت است.  
یک فرهنگ است.  
یک جامعه است.  
و بخشی از تاریخ.

Vorbereidingen

Maanden voordat carnaval begint, zijn veel verenigingen al bezig.

آماده‌سازی‌ها

ماه‌ها پیش از آغاز کارناوال، بسیاری از انجمن‌ها مشغول آماده‌سازی هستند.

Kostuums worden gemaakt.

Muziek wordt geoefend.

Optochten worden voorbereid.

لباس‌ها آماده می‌شوند.  
موسیقی تمرین می‌شود.  
و رژه‌ها برنامه‌ریزی می‌شوند.

De optocht

Een van de hoogtepunten is de optocht.

رژه

یکی از مهمترین بخش‌های کارناوال، رژه است.

Praalwagens rijden door de straten.

Muziek klinkt overal.

Mensen lachen en zingen.

ارابه‌های تزئینی در خیابان‌ها حرکت می‌کنند.

موسیقی در همه جا شنیده می‌شود.

و مردم می‌خندند و آواز می‌خوانند.

Iedereen doet mee

Kinderen.

Ouders.

Grootouders.

همه مشارکت می‌کنند

کودکان.

والدین.

و پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها.

Bijna iedereen heeft een rol.

تقریباً همه نقشی دارند.

De Limburgse sfeer

Wat bezoekers vaak opvalt, is de warmte van het feest.

فضای لیمبورخی

چیزی که بازدیدکنندگان اغلب متوجه آن می‌شوند، گرمای این جشن است.

Het gaat niet alleen om kijken.

Het gaat om meedoen.

موضوع فقط تماشا کردن نیست.

بلکه مشارکت کردن است.

Een tijdelijke wereld

Tijdens carnaval lijkt een andere wereld te ontstaan.

دنیایی موقت

در دوران کارناوال انگار دنیای دیگری شکل می‌گیرد.

De gewone regels verdwijnen even naar de achtergrond.

قوانین معمول برای مدتی به حاشیه می‌روند.

En plezier krijgt de hoofdrol.

و شادی نقش اصلی را به دست می‌گیرد.

Wat carnaval vertelt

Carnaval vertelt veel over Limburg.

آنچه کارناوال روایت می‌کند

کارناوال چیزهای زیادی درباره لیمبورخ روایت می‌کند.

Over saamhorigheid.

Over traditie.

Over het belang van gemeenschap.

درباره همبستگی.

درباره سنت.

و درباره اهمیت جامعه.

## Hoofdstuk ۱۰ – De Limburgse gastvrijheid

فصل دهم – مهمان‌نوازی لیمبورخی

Mensen die Limburg bezoeken, noemen vaak hetzelfde woord.

Gastvrijheid.

فصل دهم – مهمان‌نوازی لیمبورخی

کسانی که به لیمبورخ سفر می‌کنند، اغلب یک واژه مشترک را به زبان می‌آورند.  
مهمان‌نوازی.

Waarom precies?

Dat is moeilijk uit te leggen.

چرا دقیقاً؟

توضیح دادن آن آسان نیست.

Misschien zit het in de cultuur.

Misschien in de geschiedenis.

شاید در فرهنگ نهفته باشد.

شاید در تاریخ.

Tijd voor elkaar

Veel Limburgers nemen graag tijd voor een gesprek.

وقت گذاشتن برای یکدیگر

بسیاری از مردم لیمبورخ دوست دارند برای گفت‌وگو وقت بگذارند.

Niet alles hoeft snel te gaan.

لازم نیست همه چیز با عجله انجام شود.

Een kop koffie.

Een praatje.

Een ontmoeting.

یک فنجان قهوه.  
یک گفت‌وگوی کوتاه.  
و یک دیدار دوستانه.

Dat hoort bij het dagelijks leven.

بخشی از زندگی روزمره است.

Bourgondisch leven

Net als in delen van België en Brabant speelt genieten een belangrijke rol.

زندگی بورگوندی  
همانند بخش‌هایی از بلژیک و برابانت، لذت بردن از زندگی نقش مهمی دارد.

Goed eten.

Samen zijn.

Tijd nemen.

غذای خوب.  
در کنار هم بودن.  
و برای زندگی وقت گذاشتن.

Niet gehaast

Misschien is dat wat sommige bezoekers meteen voelen.

بدون شتاب  
شاید همین چیزی باشد که بعضی بازدیدکنندگان بلافاصله احساس می‌کنند.

Een iets rustiger ritme.

Een iets langere glimlach.

Een iets langer gesprek.

ریتمی کمی آرام‌تر.  
لبخندی کمی طولانی‌تر.  
و گفت‌وگویی کمی بیشتر.

Wat gastvrijheid betekent

Gastvrijheid betekent niet dat iedereen hetzelfde is.

معنای مهمان‌نوازی  
مهمان‌نوازی به این معنا نیست که همه یکسان هستند.

Maar wel dat mensen zich welkom voelen.

بلکه یعنی مردم احساس خوشامدگویی می‌کنند.

Limburg als thuis

Misschien is dat waarom veel mensen terugkomen.

لیمبورخ به عنوان خانه  
شاید به همین دلیل بسیاری از مردم دوباره به لیمبورخ باز می‌گردند.

Niet alleen voor de heuvels.

Niet alleen voor de steden.

نه فقط برای تپه‌ها.  
و نه فقط برای شهرها.

Maar ook voor de mensen.

بلکه برای انسان‌هایی که در آن زندگی می‌کنند.

Hoofdstuk ۱۱ – Roermond, de stad aan de Maas

فصل یازدهم – رورموند؛ شهر کنار رود ماس

## Hoofdstuk ۱۱ – Roermond, de stad aan de Maas

فصل یازدهم – رورموند؛ شهر کنار رود ماس

Wanneer je door Limburg reist, kom je vroeg of laat in Roermond terecht.

Een stad die al eeuwenlang verbonden is met water.

Met handel.

En met beweging.

فصل یازدهم – رورموند؛ شهر کنار رود ماس

وقتی در لیمبورخ سفر می‌کنی، دیر یا زود به رورموند می‌رسی.

شهری که قرن‌ها با آب پیوند داشته است.

با تجارت.

و با رفت‌وآمد.

De Maas en de stad

De Maas stroomt vlak langs Roermond.

Eeuwenlang bracht de rivier mensen naar de stad.

Handelaren.

Ambachtslieden.

Reizigers.

رود ماس و شهر

رود ماس از کنار رورموند عبور می‌کند.

قرن‌ها این رود مردم را به شهر می‌آورد.

بازرگانان.

پیشه‌وران.

و مسافران.

Een kruispunt

Roermond lag op een plek waar verschillende routes samenkwamen.

Dat maakte de stad belangrijk.

یک چهارراه تاریخی

رورموند در نقطه‌ای قرار داشت که مسیرهای مختلف به هم می‌رسیدند.

و همین موضوع شهر را مهم کرد.

De kathedraal

Wie Roermond bezoekt, ziet al snel de indrukwekkende kathedraal.

De torens domineren de skyline.

کلیسای جامع

کسی که به رورموند سفر کند، خیلی زود کلیسای باشکوه شهر را می‌بیند.

برج‌های آن بر چشم‌انداز شهر تسلط دارند.

Een stad van geschiedenis

Op veel plekken voel je het verleden.

Oude gebouwen.

Historische straatjes.

Pleine die al eeuwen bestaan.

شهری با تاریخ

در بسیاری از نقاط شهر می‌توان گذشته را احساس کرد.

ساختمان‌های قدیمی.

کوچه‌های تاریخی.

و میدان‌هایی که قرن‌ها وجود داشته‌اند.

Designer Outlet

Tegenwoordig kennen veel mensen Roermond om een andere reden.

Het Designer Outlet.

اوتلت مشهور

امروزه بسیاری از مردم رورموند را به دلیل دیگری می‌شناسند.

اوتلت معروف آن.

Bezoekers komen uit Nederland.

Uit België.

Uit Duitsland.

En soms van veel verder weg.

بازدیدکنندگان از هلند می آیند.

از بلژیک.

از آلمان.

و گاهی از کشورهای بسیار دورتر.

Twee gezichten

Roermond heeft daardoor twee gezichten.

Een historische stad.

En een moderne winkelstad.

دو چهره

به همین دلیل رورموند دو چهره دارد.

یک شهر تاریخی.

و یک شهر مدرن برای خرید.

De Maasplassen

Net buiten de stad ligt een van de grootste watersportgebieden van

Nederland.

De Maasplassen.

دریاچه های ماس

در بیرون شهر یکی از بزرگترین مناطق ورزش های آبی هلند قرار دارد.

دریاچه های ماس.

Zeilen.

Varen.

Zwemmen.

Water bepaalt hier nog steeds het leven.

قایقرانی.

شنا.

و ورزش های آبی.

آب همچنان نقش مهمی در زندگی این منطقه دارد.

Wat Roermond vertelt

Roermond laat zien hoe Limburg verleden en heden combineert.

آنچه رورموند روایت می کند

رورموند نشان می دهد که چگونه لیمبورخ گذشته و حال را با هم ترکیب می کند.

Geschiedenis en toerisme.

Water en handel.

Rust en beweging.

تاریخ و گردشگری.

آب و تجارت.

آرامش و پویایی.

Hoofdstuk ۱۲ – Venlo, de poort naar Duitsland

فصل دوازدهم – فنلو؛ دروازه آلمان

Wanneer je verder naar het noorden reist, kom je in Venlo.

Een stad die al eeuwenlang naar het oosten kijkt.

فصل دوازدهم – فنلو؛ دروازه آلمان

وقتی به سمت شمال حرکت می کنی، به فنلو می رسی.

شهری که قرن ها نگاهش به شرق بوده است.

De grens dichtbij

In Venlo voel je hoe dichtbij Duitsland is.

Voor veel inwoners hoort de grens gewoon bij het dagelijks leven.

مرزی در نزدیکی

در فنلو به خوبی احساس می‌کنی که آلمان چقدر نزدیک است.

برای بسیاری از ساکنان، مرز بخشی عادی از زندگی روزمره است.

Handel

Al eeuwenlang profiteren bedrijven van die ligging.

Goederen gaan heen en weer.

Mensen reizen over de grens.

تجارت

قرن‌هاست که شرکت‌ها از این موقعیت بهره می‌برند.

کالاها جابه‌جا می‌شوند.

و مردم از مرز عبور می‌کنند.

Logistiek

Vandaag is Venlo een van de belangrijkste logistieke centra van Nederland.

لجستیک

امروزه فنلو یکی از مهم‌ترین مراکز لجستیکی هلند است.

Magazijnen.

Distributiecentra.

Transportbedrijven.

انبارها.

مراکز توزیع.

و شرکت‌های حمل‌ونقل.

Alles draait hier om verbindingen.

همه چیز در اینجا حول ارتباطات می‌چرخد.

Groene omgeving

Toch is Venlo meer dan logistiek.

محیطی سبز

اما فنلو فقط لجستیک نیست.

Bossen.

Natuurgebieden.

En de Maas geven de regio een groen karakter.

جنگل‌ها.

مناطق طبیعی.

و رود ماس به این منطقه هویتی سبز می‌بخشد.

Floriade

In ۲۰۱۲ organiseerde Venlo de Floriade.

Een internationale tuinbouwtentoonstelling.

فلوریاده

در سال ۲۰۱۲ فنلو میزبان فلوریاده بود.

نمایشگاهی بین‌المللی در زمینه باغبانی و کشاورزی.

Dat paste goed bij de regio.

Want tuinbouw speelt hier een belangrijke rol.

این رویداد کاملاً با منطقه هماهنگ بود.

زیرا باغبانی و گلخانه‌داری در اینجا اهمیت زیادی دارند.

Werken over grenzen

Misschien is dat wat Venlo het beste beschrijft.

Werken over grenzen heen.

کار فراتر از مرزها  
شاید این بهترین توصیف فنلو باشد.  
کار کردن فراتر از مرزها.

Niet alleen geografisch.

Maar ook economisch.

En cultureel.

نه فقط از نظر جغرافیایی.  
بلکه از نظر اقتصادی.  
و فرهنگی.

Hoofdstuk ۱۳ – De Limburgse dorpen

فصل سیزدهم – روستاهای لیمبورخ

Wanneer mensen aan Limburg denken, denken zij vaak aan Maastricht.

Of Valkenburg.

Of de heuvels.

فصل سیزدهم – روستاهای لیمبورخ  
وقتی مردم به لیمبورخ فکر می‌کنند، اغلب به ماستریخت فکر می‌کنند.  
یا فالکنبورخ.  
یا تپه‌ها.

Maar een groot deel van Limburg bestaat uit dorpen.

Kleine gemeenschappen.

Met een sterk eigen karakter.

اما بخش بزرگی از لیمبورخ از روستاها تشکیل شده است.

جوامع کوچک.  
با شخصیت و هویت خاص خود.

Kerkdorpen

In veel dorpen staat de kerk nog steeds centraal.

Letterlijk en figuurlijk.

روستاهای کلیسایی  
در بسیاری از روستاها کلیسا هنوز در مرکز قرار دارد.  
هم از نظر مکانی.  
و هم از نظر نمادین.

Iedereen kent elkaar

Natuurlijk niet altijd.

Maar vaker dan in grote steden.

مردم یکدیگر را می‌شناسند  
البته نه همیشه.  
اما بیشتر از شهرهای بزرگ.

Mensen ontmoeten elkaar bij verenigingen.

Op evenementen.

Tijdens carnaval.

مردم در انجمن‌ها یکدیگر را می‌بینند.  
در رویدادها.  
و در کارناوال.

Vrijwilligers

Veel activiteiten bestaan dankzij vrijwilligers.

داوطلبان

بسیاری از فعالیت‌ها به لطف داوطلبان ممکن می‌شوند.

Zij organiseren feesten.

Helpen verenigingen.

Onderhouden tradities.

آن‌ها جشن‌ها را برگزار می‌کنند.

به انجمن‌ها کمک می‌کنند.

و سنت‌ها را حفظ می‌کنند.

Rust en ruimte

Wat veel mensen waarderen, is de rust.

آرامش و فضا

چیزی که بسیاری از مردم دوست دارند، آرامش است.

Geen haast.

Geen drukte.

Meer ruimte.

بدون عجله.

بدون شلوغی.

و با فضای بیشتر.

Jongeren en ouderen

Zoals veel plattelandsgebieden kent ook Limburg uitdagingen.

جوانان و سالمندان

همانند بسیاری از مناطق روستایی، لیمبورخ نیز چالش‌هایی دارد.

Sommige jongeren trekken naar grotere steden.

Terwijl de bevolking ouder wordt.

برخی جوانان به شهرهای بزرگتر می‌روند.  
در حالی که جمعیت منطقه سالمندتر می‌شود.

Toch blijven de dorpen bestaan  
Want dorpen zijn meer dan gebouwen.

با این حال روستاها باقی می‌مانند  
زیرا روستاها چیزی فراتر از ساختمان‌ها هستند.

Ze bestaan uit mensen.  
Herinneringen.  
En verbondenheid.

آن‌ها از انسان‌ها تشکیل شده‌اند.  
از خاطره‌ها.  
و از احساس تعلق.

Hoofdstuk ۱۴ – De Limburgse vlaai

فصل چهاردهم – فلاوی لیمبورخی

Hoofdstuk ۱۴ – De Limburgse vlaai

فصل چهاردهم – فلاوی لیمبورخی

Wanneer mensen buiten Limburg aan Limburg denken, denken zij vaak aan  
drie dingen.  
De heuvels.  
Carnaval.  
En vlaai.

فصل چهاردهم – فلاوی لیمبورخی  
وقتی مردم خارج از لیمبورخ به این استان فکر می‌کنند، معمولاً سه چیز به ذهنشان می‌رسد.  
تپه‌ها.  
کارناوال.

و فلاي.

Meer dan gebak

Voor veel Limburgers is vlaai niet zomaar een taart.

چیزی فراتر از یک شیرینی  
برای بسیاری از مردم لیمبورخ، فلاي فقط یک کیک یا شیرینی نیست.

Het hoort bij verjaardagen.

Bij familiebezoeken.

Bij feestdagen.

En bij bijzondere momenten.

فلاي بخشی از جشن تولدهاست.  
از دیدارهای خانوادگی.  
از تعطیلات و جشنها.  
و از لحظه‌های خاص زندگی.

Een lange traditie

De geschiedenis van vlaai gaat honderden jaren terug.

سنتی طولانی  
تاریخ فلاي صدها سال قدمت دارد.

Al generaties lang wordt het recept doorgegeven.

Van ouders naar kinderen.

Van bakkers naar leerlingen.

نسل‌ها این دستور را منتقل کرده‌اند.  
از والدین به فرزندان.  
و از ناناها به شاگردان.

Verschillende smaken

Er bestaat niet één Limburgse vlaai.

طعم‌های مختلف

فقط یک نوع فلاوی لیمبورخی وجود ندارد.

Kersenvlaai.

Abrikozenvlaai.

Rijstevlaai.

Appelvlaai.

فلاوی گیلای.

فلاوی زردآلو.

فلاوی برنج.

و فلاوی سیب.

Iedere familie heeft vaak haar eigen favoriet.

هر خانواده معمولاً طعم مورد علاقه خودش را دارد.

De bakker

Vroeg in de ochtend begint de bakker zijn werk.

نانوا

صبح خیلی زود نانوا کارش را آغاز می‌کند.

De geur van vers gebak vult langzaam de winkel.

بوی شیرینی تازه به آرامی در مغازه پخش می‌شود.

Voor veel inwoners hoort dat bij Limburg.

برای بسیاری از مردم این بو بخشی از هویت لیمبورخ است.

Koffie en vlaai

In Limburg hoor je vaak dezelfde combinatie.

Koffie en vlaai.

قهوه و فلاي

در ليمبورخ اغلب يك تركيب ثابت ديده مي‌شود.

قهوه و فلاي.

Een gesprek.

Een bezoek.

Een ontmoeting.

يك گفت‌وگو.

يك ديدار.

و يك ملاقات دوستانه.

Vaak verschijnt er vanzelf een stuk vlaai op tafel.

و اغلب بدون برنامه‌ريزي قبلي يك تکه فلاي روي ميز ظاهر مي‌شود.

Wat vlaai vertelt

Misschien vertelt vlaai meer over Limburg dan je zou denken.

آنچه فلاي روايت مي‌کند

شايد فلاي بيش از آنچه تصور مي‌شود درباره ليمبورخ حرف مي‌زند.

Niet alleen over eten.

Maar ook over gastvrijheid.

Familie.

En samen zijn.

نه فقط درباره غذا.

بلکه درباره مهمان‌نوازي.

خانواده.

و کنار هم بودن.

## Hoofdstuk ۱۵ – Kastelen van Limburg

فصل پانزدهم – قلعه‌های لیمبورخ

Wanneer je door Limburg reist, zie je iets dat in veel andere delen van Nederland minder voorkomt.

Kastelen.

فصل پانزدهم – قلعه‌های لیمبورخ

وقتی در لیمبورخ سفر می‌کنی، چیزی می‌بینی که در بسیاری از مناطق دیگر هلند کمتر دیده می‌شود. قلعه‌ها.

Een provincie van kastelen

Verspreid door de provincie liggen tientallen kastelen.

استانی پر از قلعه

در سراسر استان ده‌ها قلعه پراکنده شده‌اند.

Sommige zijn groot.

Andere klein.

برخی بزرگ هستند.

و برخی کوچک.

Sommige zijn volledig bewaard gebleven.

Andere bestaan alleen nog als ruïne.

برخی کاملاً حفظ شده‌اند.

و برخی فقط به صورت ویرانه باقی مانده‌اند.

Waarom juist hier?

Dat heeft te maken met de geschiedenis.

چرا دقیقاً اینجا؟

این موضوع به تاریخ منطقه مربوط می‌شود.

Eeuwenlang lag Limburg op een kruispunt van machtsgebieden.

لیمبورخ قرن‌ها در محل تلاقی قدرت‌های مختلف قرار داشت.

Verschillende vorsten wilden controle over deze regio.

فرمانروایان مختلف می‌خواستند این منطقه را تحت کنترل خود داشته باشند.

Bescherming

Kastelen waren niet alleen woningen.

حفاظت

قلعه‌ها فقط محل زندگی نبودند.

Ze moesten ook bescherming bieden.

بلکه باید امنیت نیز فراهم می‌کردند.

Dikke muren.

Torens.

Grachten.

دیوارهای ضخیم.

برج‌ها.

و خندق‌ها.

Alles had een functie.

هر چیزی هدف مشخصی داشت.

Kasteel Hoensbroek

Een van de bekendste kastelen is Kasteel Hoensbroek.

قلعه هونسبروک

یکی از مشهورترین قلعه‌ها، هونسبروک است.

Het behoort tot de grootste kastelen van Nederland.

این قلعه از بزرگ‌ترین قلعه‌های هلند به شمار می‌رود.

Wie er rondloopt, krijgt een indruk van het leven van eeuwen geleden.

کسی که در آن قدم بزند، تصویری از زندگی قرن‌های گذشته به دست می‌آورد.

Verhalen in steen

Elke muur lijkt een verhaal te bewaren.

داستان‌هایی در دل سنگ

به نظر می‌رسد هر دیوار داستانی را در خود حفظ کرده است.

Van oorlogen.

Van families.

Van politieke conflicten.

از جنگ‌ها.

از خانواده‌ها.

و از درگیری‌های سیاسی.

Romantiek

Vandaag kijken mensen anders naar kastelen.

رمانتیسم

امروزه مردم نگاه متفاوتی به قلعه‌ها دارند.

Niet als militaire bouwwerken.

Maar als historische monumenten.

نه به عنوان سازه‌های نظامی.

بلکه به عنوان بناهای تاریخی.

Wat de kastelen vertellen

De kastelen laten zien hoe belangrijk Limburg eeuwenlang was.

آنچه قلعه‌ها روایت می‌کنند

قلعه‌ها نشان می‌دهند که لیمبورخ قرن‌ها چه اهمیت زیادی داشته است.

Niet aan de rand van Europa.

Maar midden in een gebied waar verschillende culturen elkaar ontmoetten.

نه در حاشیه اروپا.

بلکه در قلب منطقه‌ای که فرهنگ‌های مختلف در آن با یکدیگر ملاقات می‌کردند.

Hoofdstuk ۱۶ – De Romeinen in Limburg

فصل شانزدهم – رومی‌ها در لیمبورخ

Lang voordat Nederland bestond, kwamen de Romeinen naar Limburg.

فصل شانزدهم – رومی‌ها در لیمبورخ

مدت‌ها پیش از شکل‌گیری هلند، رومی‌ها به لیمبورخ آمدند.

Tweeduizend jaar geleden

Voor de Romeinen was dit gebied belangrijk.

دو هزار سال پیش

برای رومی‌ها این منطقه اهمیت زیادی داشت.

Het lag op een strategische route tussen verschillende delen van Europa.

این منطقه در مسیر راهبردی میان بخش‌های مختلف اروپا قرار داشت.

## Wegen

De Romeinen stonden bekend om hun wegen.

جاده‌ها

رومی‌ها به خاطر جاده‌هایشان مشهور بودند.

Ook in Limburg bouwden zij verbindingen die handel en reizen gemakkelijker maakten.

آن‌ها در لیمبورخ نیز مسیرهایی ساختند که تجارت و سفر را آسان‌تر می‌کرد.

## Maastricht ontstaat

De geschiedenis van Maastricht is sterk verbonden met de Romeinen.

شکل‌گیری ماستریخت

تاریخ ماستریخت ارتباط نزدیکی با رومی‌ها دارد.

Hier lag een belangrijke oversteekplaats over de Maas.

در اینجا محل مهمی برای عبور از رود ماس وجود داشت.

Dat maakte de plek waardevol.

و همین موضوع این مکان را ارزشمند می‌کرد.

## Soldaten

Romeinse soldaten verbleven in de regio.

سربازان

سربازان رومی در این منطقه مستقر بودند.

Zij bewaakten wegen.

Handelsroutes.

En nederzettingen.

آن‌ها از جاده‌ها.  
مسیرهای تجاری.  
و سکونتگاه‌ها محافظت می‌کردند.

Archeologie

Ook vandaag worden nog regelmatig Romeinse voorwerpen gevonden.

باستان‌شناسی  
امروزه نیز گاهی اشیای رومی کشف می‌شوند.

Munten.

Gebruikswerpen.

Resten van gebouwen.

سکه‌ها.  
وسایل روزمره.  
و بقایای ساختمان‌ها.

Een verborgen verleden

Onder de moderne steden ligt vaak nog een oudere wereld verborgen.

گذشته‌ای پنهان  
در زیر شهرهای امروزی، اغلب جهانی قدیمی‌تر پنهان شده است.

Wat de Romeinen achterlieten

De Romeinen verdwenen uiteindelijk.

آنچه رومی‌ها بر جای گذاشتند  
رومی‌ها سرانجام از این منطقه رفتند.

Maar hun invloed bleef zichtbaar.

اما تأثیر آن‌ها باقی ماند.

In wegen.

In steden.

En in de geschiedenis van Limburg.

در جاده‌ها.

در شهرها.

و در تاریخ لیمبورخ.

Hoofdstuk ۱۷– Zuid-Limburg als buitenlandgevoel

فصل هفدهم – جنوب لیمبورخ؛ حس بودن در کشوری دیگر

Hoofdstuk ۱۷– Zuid-Limburg als buitenlandgevoel

فصل هفدهم – جنوب لیمبورخ؛ حس بودن در کشوری دیگر

Er zijn plaatsen in Nederland waar je altijd weet dat je in Nederland bent.

De rechte wegen.

De vlakke velden.

De windmolens.

فصل هفدهم – جنوب لیمبورخ؛ حس بودن در کشوری دیگر

در هلند مکان‌هایی وجود دارند که همیشه مطمئن هستی در هلند هستی.

جاده‌های مستقیم.

دشت‌های هموار.

و آسیاب‌های بادی.

Maar Zuid-Limburg voelt soms anders.

Alsof je ongemerkt een grens bent overgestoken.

اما جنوب لیمبورخ گاهی متفاوت احساس می‌شود.

انگار بی‌آنکه متوجه شوی از مرزی عبور کرده‌ای.

De eerste indruk

Wanneer bezoekers voor het eerst aankomen, kijken ze vaak verrast om zich heen.

نخستین برداشت

وقتی بازدیدکنندگان برای نخستین بار به این منطقه می‌رسند، معمولاً با تعجب به اطراف نگاه می‌کنند.

De huizen zien er anders uit.

De wegen lopen anders.

Het landschap beweegt op en neer.

خانه‌ها متفاوت به نظر می‌رسند.

جاده‌ها شکل دیگری دارند.

و زمین بالا و پایین می‌رود.

Vakwerkhuisen

In verschillende dorpen staan nog oude vakwerkhuisen.

خانه‌های سنتی چوبی

در روستاهای مختلف هنوز خانه‌های سنتی چوبی دیده می‌شوند.

Witte muren.

Donkere houten balken.

En een uitstraling die doet denken aan Duitsland of België.

دیوارهای سفید.

تیرهای چوبی تیره.

و ظاهری که یادآور آلمان یا بلژیک است.

Geen haast

Veel bezoekers merken nog iets anders op.

بدون عجله

بسیاری از بازدیدکنندگان موضوع دیگری را نیز متوجه می‌شوند.

Het tempo lijkt iets rustiger.

ریتم زندگی کمی آرام‌تر به نظر می‌رسد.

Terrassen zitten vol.

Mensen nemen tijd voor elkaar.

Een gesprek hoeft niet snel voorbij te zijn.

کافه‌ها پر هستند.

مردم برای یکدیگر وقت می‌گذارند.

و گفت‌وگوها عجولانه تمام نمی‌شوند.

Drie landen dichtbij

Misschien komt dat ook door de ligging.

سه کشور در نزدیکی

شاید این موضوع به موقعیت جغرافیایی منطقه نیز مربوط باشد.

Binnen korte tijd kun je in België zijn.

Of in Duitsland.

در مدت کوتاهی می‌توان به بلژیک رسید.

یا به آلمان.

Voor veel inwoners hoort dat gewoon bij het dagelijks leven.

برای بسیاری از ساکنان، این موضوع بخشی عادی از زندگی روزمره است.

Een Europese regio

Zuid-Limburg voelt soms minder als een uithoek van Nederland.

En meer als een ontmoetingsplaats van verschillende landen.

منطقه‌ای اروپایی

جنوب لیمبورخ گاهی کمتر شبیه گوشه‌ای از هلند است.

و بیشتر شبیه محل ملاقات کشورهای مختلف اروپایی.

De cafés

In een café hoor je soms verschillende talen door elkaar.

Nederlands.

Limburgs.

Duits.

En soms Frans of Engels.

کافه‌ها

گاهی در یک کافه چندین زبان مختلف شنیده می‌شود.

هلندی.

لیمبورخی.

آلمانی.

و گاهی فرانسوی یا انگلیسی.

Wat Zuid-Limburg vertelt

Misschien vertelt Zuid-Limburg iets belangrijks over Europa.

آنچه جنوب لیمبورخ روایت می‌کند

شاید جنوب لیمبورخ نکته مهمی درباره اروپا روایت می‌کند.

Dat grenzen bestaan.

Maar dat mensen elkaar toch blijven ontmoeten.

اینکه مرزها وجود دارند.

اما انسان‌ها همچنان یکدیگر را ملاقات می‌کنند.

## Hoofdstuk ۱۸ – De natuur van Limburg

### فصل هجدهم – طبیعت لیمبورخ

Wanneer mensen aan Nederlandse natuur denken, denken zij vaak aan duinen.

Of aan polders.

Of aan uitgestrekte weilanden.

### فصل هجدهم – طبیعت لیمبورخ

وقتی مردم به طبیعت هلند فکر می‌کنند، اغلب به تپه‌های شنی ساحلی فکر می‌کنند.

یا به پولدرها.

یا به چمنزارهای وسیع.

Limburg heeft iets anders.

اما لیمبورخ چیز دیگری دارد.

Een afwisselend landschap

Misschien is afwisseling het woord dat Limburg het beste beschrijft.

چشم‌اندازی متنوع

شاید «تنوع» بهترین واژه برای توصیف لیمبورخ باشد.

Bossen.

Heuvels.

Beken.

Velden.

جنگل‌ها.

تپه‌ها.

جویبارها.

و مزارع.

Alles ligt dicht bij elkaar.

همه این عناصر در کنار هم قرار دارند.

Nationaal Park De Meinweg

In Midden-Limburg ligt Nationaal Park De Meinweg.

پارک ملی د ماینوِخ

در مرکز لیمبورخ پارک ملی د ماینوِخ قرار دارد.

Een gebied met bossen.

Heide.

En bijzondere landschappen.

منطقه‌ای با جنگل‌ها.

دشت‌های هدر.

و چشم‌اندازهای ویژه.

Vogels en dieren

Wie vroeg opstaat, kan hier veel dieren zien.

پرندگان و حیوانات

کسی که صبح زود بیدار شود، می‌تواند حیوانات زیادی را مشاهده کند.

Vogels.

Reeën.

En soms wilde zwijnen.

پرندگان.

گوزن‌ها.

و گاهی گرازهای وحشی.

De Geul

De Geul is een van de bekendste rivieren van Zuid-Limburg.

رود خنول

رود خنول یکی از مشهورترین رودهای جنوب لیمبورخ است.

Zij stroomt door een landschap dat uniek is binnen Nederland.

این رود از چشم‌اندازی عبور می‌کند که در هلند تقریباً بی‌نظیر است.

Vier seizoenen

Limburg verandert sterk met de seizoenen.

چهار فصل

لیمبورخ با تغییر فصل‌ها دگرگون می‌شود.

In de lente kleuren boomgaarden wit en roze.

در بهار باغ‌ها سفید و صورتی می‌شوند.

In de zomer zijn de heuvels groen.

در تابستان تپه‌ها سبز هستند.

In de herfst veranderen bossen in een kleurrijk schilderij.

در پاییز جنگل‌ها به یک نقاشی رنگارنگ تبدیل می‌شوند.

En in de winter ligt er soms zelfs sneeuw.

و در زمستان گاهی حتی برف نیز می‌بارد.

Wandelaars

Veel Nederlanders reizen speciaal naar Limburg om te wandelen.

پیاده‌روها

بسیاری از هلندی‌ها به طور ویژه برای پیاده‌روی به لیمبورخ سفر می‌کنند.

Niet voor een uur.

Maar voor hele weekends.

نه فقط برای یک ساعت.  
بلکه برای آخر هفته‌های کامل.

Wat de natuur vertelt

De natuur van Limburg vertelt hetzelfde verhaal als de provincie zelf.

آنچه طبیعت روایت می‌کند  
طبیعت لیمبورخ همان داستانی را روایت می‌کند که خود استان روایت می‌کند.

Diversiteit.

Rust.

Geschiedenis.

En verbinding met de omgeving.

تنوع.  
آرامش.  
تاریخ.  
و پیوند با محیط اطراف.

Hoofdstuk ۱۹ – De universiteit van Maastricht

فصل نوزدهم – دانشگاه ماستریخت

Hoofdstuk ۱۹ – De Universiteit van Maastricht

فصل نوزدهم – دانشگاه ماستریخت

Wanneer mensen aan Nederlandse universiteiten denken, noemen zij vaak

Amsterdam.

Leiden.

Utrecht.

Of Delft.

Maar helemaal in het zuiden van het land ligt een universiteit die een heel eigen karakter heeft.

فصل نوزدهم – دانشگاه ماستریخت  
وقتی مردم به دانشگاه‌های هلند فکر می‌کنند، اغلب از آمستردام.  
لیدن.  
اوترخت.  
یا دلفت نام می‌برند.  
اما در جنوبی‌ترین بخش کشور دانشگاهی قرار دارد که شخصیت کاملاً خاص خود را دارد.

Een jonge universiteit

Vergeleken met veel andere Nederlandse universiteiten is Maastricht relatief jong.

دانشگاهی جوان  
در مقایسه با بسیاری از دانشگاه‌های هلند، دانشگاه ماستریخت نسبتاً جوان است.

Toch heeft zij in korte tijd een sterke reputatie opgebouwd.

با این حال در مدت کوتاهی اعتبار قابل توجهی به دست آورده است.

Internationaal

Wat direct opvalt, is het internationale karakter.

بین‌المللی  
چیزی که فوراً جلب توجه می‌کند، ماهیت بین‌المللی دانشگاه است.

Studenten komen uit tientallen landen.

دانشجویان از ده‌ها کشور مختلف می‌آیند.

In sommige opleidingen hoor je op één dag meer Engels dan Nederlands.

در بعضی رشته‌ها ممکن است در یک روز بیشتر از هلندی، زبان انگلیسی بشنوی.

Een stad vol studenten

Daardoor heeft Maastricht een bijzondere sfeer gekregen.

شهری پر از دانشجو

به همین دلیل ماستریخت فضای خاصی پیدا کرده است.

In cafés zitten studenten uit verschillende delen van Europa samen.

در کافه‌ها دانشجویانی از نقاط مختلف اروپا کنار یکدیگر می‌نشینند.

Ze praten over hun studie.

Hun toekomst.

Hun plannen.

درباره تحصیل خود صحبت می‌کنند.

درباره آینده.

و درباره برنامه‌هایشان.

Probleemgestuurd onderwijs

De universiteit staat bekend om haar manier van lesgeven.

آموزش مبتنی بر مسئله

این دانشگاه به شیوه آموزشی خود مشهور است.

Studenten luisteren niet alleen naar colleges.

دانشجویان فقط به سخنرانی‌های استادان گوش نمی‌دهند.

Zij werken ook samen in kleine groepen.

Bespreken problemen.

En zoeken gezamenlijk naar oplossingen.

بلکه در گروه‌های کوچک با یکدیگر همکاری می‌کنند.  
درباره مسائل بحث می‌کنند.  
و با هم راحل پیدا می‌کنند.

## De wereld als klaslokaal

Voor veel studenten voelt Maastricht als een venster op de wereld.

جهان به عنوان کلاس درس  
برای بسیاری از دانشجویان، ماستریخت پنجره‌ای به سوی جهان است.

Je ontmoet mensen met verschillende achtergronden.

Andere talen.

Andere ideeën.

با افرادی از پیشینه‌های مختلف آشنا می‌شوی.  
با زبان‌های متفاوت.  
و دیدگاه‌های گوناگون.

## Wat de universiteit vertelt

De universiteit laat zien dat Limburg niet alleen een provincie van tradities is.

آنچه دانشگاه روایت می‌کند  
این دانشگاه نشان می‌دهد که لیمبورخ فقط استانی سرشار از سنت‌ها نیست.

Maar ook een provincie die naar de toekomst kijkt.

بلکه استانی است که به آینده نیز نگاه می‌کند.

## Hoofdstuk ۲۰ – Limburg en Europa

فصل بیستم – لیمبورخ و اروپا

Wanneer je op een kaart kijkt, zie je iets bijzonders.

فصل بیستم – لیمبورخ و اروپا

وقتی به نقشه نگاه می‌کنی، چیز جالبی می‌بینی.

Limburg ligt niet aan de rand van Europa.

Maar midden tussen verschillende landen.

لیمبورخ در حاشیه اروپا قرار ندارد.

بلکه در میان چندین کشور واقع شده است.

Drie richtingen

Vanuit Zuid-Limburg ben je snel in België.

Snel in Duitsland.

En natuurlijk in Nederland.

سه جهت

از جنوب لیمبورخ به سرعت می‌توان به بلژیک رسید.

به آلمان.

و البته به دیگر نقاط هلند.

Grenzen in het dagelijks leven

Voor veel mensen zijn grenzen geen abstract begrip.

مرزها در زندگی روزمره

برای بسیاری از مردم، مرزها یک مفهوم انتزاعی نیستند.

Ze steken ze iedere week over.

Soms iedere dag.

آنها هر هفته از مرز عبور می‌کنند.

و گاهی هر روز.

Werken

Iemand woont in Limburg.

Maar werkt in Duitsland.

کار

ممکن است کسی در لیمبورخ زندگی کند.  
اما در آلمان کار کند.

Of woont in België.

En studeert in Maastricht.

یا در بلژیک زندگی کند.  
و در ماستریخت تحصیل کند.

Winkelen

Ook winkelen stopt niet bij de grens.

خرید

خرید کردن نیز در مرز متوقف نمی‌شود.

Mensen vergelijken prijzen.

Bezoeken winkels.

En reizen heen en weer.

مردم قیمت‌ها را مقایسه می‌کنند.  
به فروشگاه‌ها سر می‌زنند.  
و رفت‌وآمد می‌کنند.

Culturen ontmoeten elkaar

Daardoor ontmoeten verschillende culturen elkaar voortdurend.

فرهنگ‌ها با هم ملاقات می‌کنند  
به همین دلیل فرهنگ‌های مختلف دائماً با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند.

Niet tijdens grote conferenties.

Maar gewoon in het dagelijks leven.

نه در کنفرانس‌های بزرگ.

بلکه در زندگی روزمره.

Een Europese provincie

Misschien voelt geen enkele Nederlandse provincie zo Europees als Limburg.

استانی اروپایی

شاید هیچ استان هلندی به اندازه لیمبورخ اروپایی احساس نشود.

Niet omdat zij minder Nederlands is.

Maar omdat zij gewend is om naar buiten te kijken.

نه به این دلیل که کمتر هلندی است.

بلکه چون عادت دارد فراتر از مرزهای خود نگاه کند.

Hoofdstuk ۲۱ – Een dag in Limburg

فصل بیست و یکم – یک روز در لیمبورخ

De zon komt langzaam op boven de heuvels.

Mist hangt boven de velden.

فصل بیست و یکم – یک روز در لیمبورخ

خورشید به آرامی بر فراز تپه‌ها طلوع می‌کند.

مه روی مزارع شناور است.

Een boer begint zijn werk.

یک کشاورز کار روزانه خود را آغاز می‌کند.

In Maastricht stappen studenten op hun fiets.

در ماستریخت دانشجویان سوار دوچرخه‌های خود می‌شوند.

In Venlo openen winkels hun deuren.

در فنلو فروشگاه‌ها درهای خود را باز می‌کنند.

In Heerlen vertrekken werknemers naar kantoor.

در هیرلن کارمندان راهی محل کار می‌شوند.

Middag

Tegen de middag vullen terrassen zich langzaam.

ظهر

نزدیک ظهر کافه‌ها کم‌کم پر می‌شوند.

Toeristen wandelen door Valkenburg.

گردشگران در فالکنبورخ قدم می‌زنند.

Wandelaars trekken door het Geuldal.

پیاده‌روها از دره خئول عبور می‌کنند.

Fietzers beklimmen heuvels.

دوچرخه‌سواران از سربالایی‌ها بالا می‌روند.

Avond

Wanneer de avond valt, verandert de provincie opnieuw.

عصر

وقتی شب فرا می‌رسد، استان دوباره تغییر می‌کند.

Lichten verschijnen in dorpen.

چراغ‌ها در روستاها روشن می‌شوند.

Restaurants vullen zich.

رستوران‌ها پر می‌شوند.

Mensen ontmoeten elkaar.

مردم یکدیگر را ملاقات می‌کنند.

Nacht

Langzaam wordt het stil.

شب

به آرامی سکوت فرا می‌رسد.

Alleen ergens in de verte rijdt nog een trein.

Of stroomt de Maas verder door het landschap.

فقط در دوردست قطاری در حرکت است.

یا رود ماس همچنان در میان چشم‌انداز جاری است.

Wat één dag vertelt

Eén dag lijkt misschien kort.

آنچه یک روز روایت می‌کند

شاید یک روز کوتاه به نظر برسد.

Maar in die dag zie je bijna alles wat Limburg is.

اما در همین یک روز تقریباً همه چیزهایی که لیمبورخ را می‌سازند دیده می‌شود.

Natuur.

Geschiedenis.

Werk.

Cultuur.

Gemeenschap.

طبیعت.

تاریخ.

کار.

فرهنگ.

و جامعه.

Hoofdstuk ۲۲ – Ik ben Limburg

فصل بیست و دوم – من لیمبورخ هستم

Hoofdstuk ۲۲ – Ik ben Limburg

فصل بیست و دوم – من لیمبورخ هستم

Ik ben Limburg.

Niet alleen een provincie op een kaart.

Niet alleen een bestuurlijke regio.

Niet alleen een stukje Nederland.

فصل بیست و دوم – من لیمبورخ هستم

من لیمبورخ هستم.

نه فقط یک استان روی نقشه.

نه فقط یک منطقه اداری.

و نه فقط بخشی از هلند.

Ik ben een verzameling van verhalen.

Van generaties.

Van families.

Van herinneringen.

من مجموعه‌ای از داستان‌ها هستم.

از نسل‌ها.

از خانواده‌ها.

و از خاطره‌ها.

De rivier

Ik ben de Maas die rustig door het landschap stroomt.

رودخانه

من رود ماس هستم که آرام از میان چشم‌انداز عبور می‌کند.

Ik heb Romeinen zien komen.

Handelaren zien reizen.

En steden zien groeien.

من ورود رومی‌ها را دیده‌ام.

سفر بازرگانان را دیده‌ام.

و رشد شهرها را دیده‌ام.

Ik was hier voordat er grenzen waren.

من پیش از مرزها اینجا بودم.

De heuvels

Ik ben de heuvels van Zuid-Limburg.

تپه‌ها

من تپه‌های جنوب لیمبورخ هستم.

Ik ben de wandelpaden.

De kronkelende wegen.

De vergezichten.

من مسیرهای پیاده‌روی هستم.

جاده‌های پیچ‌درپیچ.

و چشم‌اندازهای دور دست.

Mensen komen van ver om mij te zien.

مردم از راه دور می آیند تا مرا ببینند.

De mijnwerkers

Ik ben ook de herinnering aan de mannen die onder de grond werkten.

معدنچیان

من خاطره مردانی نیز هستم که زیر زمین کار می کردند.

Hun handen waren zwart van het stof.

Hun werk was zwaar.

Maar zij bouwden mee aan mijn toekomst.

دستانشان از گرد زغال سیاه بود.

کارشان سخت بود.

اما آن ها در ساخت آینده من نقش داشتند.

Maastricht

Ik ben Maastricht.

ماستریخت

من ماستریخت هستم.

Een stad die al bestond toen veel andere steden nog niet bestonden.

شهری که زمانی وجود داشت که بسیاری از شهرهای دیگر هنوز شکل نگرفته بودند.

Een stad van studenten.

Van geschiedenis.

Van Europa.

شهری از دانشجویان.

از تاریخ.  
و از اروپا.

Heerlen  
Ik ben Heerlen.

هیرلن  
من هیرلن هستم.

Een stad die moeilijke tijden kende.  
Maar niet opgaf.

شهری که دوران‌های دشوار را تجربه کرد.  
اما تسلیم نشد.

Valkenburg  
Ik ben Valkenburg.

فالکنبورخ  
من فالکنبورخ هستم.

Met mijn grotten.  
Mijn heuvels.  
Mijn bezoekers.

با غارهایم.  
تپه‌هایم.  
و بازدیدکنندگانم.

De dorpen  
Ik ben ook de kleine dorpen.

روستاها

من روستاهای کوچک نیز هستم.

De plekken waar mensen elkaar nog kennen.

Waar vrijwilligers verenigingen draaiende houden.

Waar tradities worden doorgegeven.

جاهایی که مردم هنوز یکدیگر را می‌شناسند.  
جایی که داوطلبان انجمن‌ها را زنده نگه می‌دارند.  
و سنت‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند.

De taal

Ik ben het Limburgs.

زبان  
من زبان لیمبورخی هستم.

De woorden die thuis worden gesproken.

De liedjes die tijdens carnaval klinken.

واژه‌هایی که در خانه گفته می‌شوند.  
و ترانه‌هایی که در کارناوال شنیده می‌شوند.

De toekomst

Maar ik leef niet alleen in het verleden.

آینده  
اما من فقط در گذشته زندگی نمی‌کنم.

Iedere dag verandert er iets.

Nieuwe bedrijven ontstaan.

Nieuwe kinderen worden geboren.

Nieuwe dromen beginnen.

هر روز چیزی تغییر می‌کند.  
شرکت‌های جدید شکل می‌گیرند.  
کودکان جدید متولد می‌شوند.  
و رؤیاهای تازه آغاز می‌شوند.

Een jonge student

Ergens loopt een student door Maastricht.

یک دانشجوی جوان  
در جایی دانشجویی در ماستریخت قدم می‌زند.

Misschien komt hij uit Spanje.

Misschien uit Duitsland.

Misschien uit Nederland.

شاید از اسپانیا آمده باشد.  
شاید از آلمان.  
و شاید از خود هلند.

Hij weet het nog niet.

Maar misschien zal hij later een deel van mijn verhaal worden.

او هنوز نمی‌داند.  
اما شاید روزی بخشی از داستان من شود.

Een kind in een dorp

In een klein dorp speelt een kind buiten.

کودکی در یک روستا  
در یک روستای کوچک کودکی در بیرون بازی می‌کند.

Vandaag denkt het aan voetbal.

Of aan school.

Of aan een verjaardag.

امروز به فوتبال فکر می‌کند.

یا به مدرسه.

یا به جشن تولد.

Maar misschien zal het later dokter worden.

Of ondernemer.

Of docent.

اما شاید روزی پزشک شود.

یا کارآفرین.

یا معلم.

Een oudere inwoner

Aan de andere kant van de provincie kijkt iemand terug op een lang leven.

یک سالمند

در سوی دیگر استان، فردی سالمند به زندگی طولانی خود نگاه می‌کند.

Hij heeft de mijnen gezien.

De veranderingen gezien.

De groei gezien.

او معدن‌ها را دیده است.

تغییرات را دیده است.

و رشد استان را دیده است.

Drie generaties

Misschien zitten die drie mensen vandaag dicht bij elkaar dan zij denken.

سه نسل

شاید این سه نفر امروز بیش از آنچه تصور می‌کنند به یکدیگر نزدیک باشند.

Het kind.

De student.

De oudere inwoner.

کودک.

دانشجو.

و سالمند.

Samen vormen zij mijn verhaal.

آنها با هم داستان مرا می‌سازند.

Waarom mensen terugkomen

Veel bezoekers vertrekken weer.

چرا مردم باز می‌گردند

بسیاری از بازدیدکنندگان دوباره می‌روند.

Maar opvallend veel komen terug.

اما تعداد قابل توجهی باز می‌گردند.

Voor de heuvels.

Voor de rust.

Voor de sfeer.

برای تپه‌ها.

برای آرامش.

و برای فضای خاص منطقه.

Maar vaak ook voor de mensen.

اما اغلب برای مردم.

Ik ben Limburg

Ik ben niet de grootste provincie.

Niet de drukste.

Niet de rijkste.

من لیمبورخ هستم

بزرگترین استان نیستم.

شلوغترین نیستم.

و ثروتمندترین هم نیستم.

Maar ik ben misschien een van de meest herkenbare.

اما شاید یکی از متمایزترین استان‌های هلند باشم.

Ik ben de provincie van heuvels.

Van mijnwerkers.

Van kastelen.

Van dialecten.

Van carnaval.

Van gastvrijheid.

من استان تپه‌ها هستم.

استان معدنچیان.

قلعه‌ها.

گویش‌ها.

کارناوال.

و مهمان‌نوازی.

Ik ben Limburg.

Van gisteren.

Van vandaag.

En van morgen.

من لیمبورخ هستم.

لیمبورخ دیروز.

لیمبورخ امروز.

و لیمبورخ فردا.

Hoofdstuk ۲۳– De Limburgse keuken

فصل بیست و سوم – آشپزی لیمبورخی

Hoofdstuk ۲۳– De Limburgse keuken

فصل بیست و سوم – آشپزی لیمبورخی

Wanneer mensen een provincie leren kennen, gebeurt dat niet alleen via geschiedenis.

Niet alleen via gebouwen.

Niet alleen via natuur.

فصل بیست و سوم – آشپزی لیمبورخی

وقتی مردم یک استان را می‌شناسند، این شناخت فقط از طریق تاریخ به دست نمی‌آید.

نه فقط از طریق ساختمان‌ها.

و نه فقط از طریق طبیعت.

Vaak gebeurt het ook aan tafel.

بلکه اغلب پشت یک میز غذا اتفاق می‌افتد.

Bourgondisch Limburg

Net als delen van België en Noord-Brabant staat Limburg bekend om zijn

bourgondische levensstijl.

لیمبورخ بورگوندی

همانند بخش‌هایی از بلژیک و برابانت شمالی، لیمبورخ نیز به سبک زندگی بورگوندی خود مشهور است.

Dat betekent niet alleen lekker eten.

Maar ook genieten van tijd.

Van gezelschap.

Van gesprekken.

این فقط به معنای غذای خوب نیست.

بلکه به معنای لذت بردن از زمان است.

از همراهی دیگران.

و از گفت‌وگو.

De tafel

In veel Limburgse families speelt de eettafel een belangrijke rol.

میز غذا

در بسیاری از خانواده‌های لیمبورخی، میز غذا نقش مهمی دارد.

Hier worden verhalen verteld.

Nieuws gedeeld.

Herinneringen opgehaald.

در اینجا داستان‌ها گفته می‌شوند.

خبرها به اشتراک گذاشته می‌شوند.

و خاطره‌ها زنده می‌شوند.

Asperges

Een van de bekendste producten van Limburg zijn asperges.

مارچوبه

یکی از مشهورترین محصولات لیمبورخ، مارچوبه است.

In het voorjaar verschijnen ze overal.

Op markten.

In restaurants.

En in keukens.

در بهار همه جا دیده می‌شوند.

در بازارها.

در رستوران‌ها.

و در آشپزخانه‌ها.

Veel mensen noemen asperges zelfs het witte goud.

بسیاری از مردم حتی مارچوبه را «طلای سفید» می‌نامند.

Fruit

Limburg staat ook bekend om fruitteelt.

میوه‌ها

لیمبورخ به باغداری و تولید میوه نیز مشهور است.

Vooraf in Zuid-Limburg zie je boomgaarden.

به‌ویژه در جنوب لیمبورخ باغ‌های میوه فراوان دیده می‌شوند.

In de lente kleuren zij wit en roze door de bloesem.

در بهار این باغ‌ها با شکوفه‌های سفید و صورتی پوشیده می‌شوند.

In de zomer en herfst dragen zij fruit.

و در تابستان و پاییز میوه می‌دهند.

Lokale producten

Veel Limburgers zijn trots op regionale producten.

محصولات محلی

بسیاری از مردم لیمبورخ به محصولات محلی خود افتخار می‌کنند.

Niet omdat ze exclusief zijn.

Maar omdat ze verbonden zijn met de streek.

نه به این دلیل که کمیاب هستند.

بلکه چون با منطقه و هویت آن پیوند دارند.

De cafés

In veel dorpen en steden spelen cafés een belangrijke sociale rol.

کافه‌ها

در بسیاری از شهرها و روستاها، کافه‌ها نقش اجتماعی مهمی دارند.

Mensen ontmoeten elkaar.

Praten over het nieuws.

Over werk.

Over familie.

مردم یکدیگر را ملاقات می‌کنند.

درباره اخبار صحبت می‌کنند.

درباره کار.

و درباره خانواده.

Niet alleen eten

Misschien gaat Limburgse keuken uiteindelijk niet alleen over gerechten.

فقط غذا نیست

شاید در نهایت آشپزی لیمبورخی فقط درباره غذاها نباشد.

Maar over samen zijn.

بلکه درباره با هم بودن باشد.

Over tijd maken voor elkaar.

درباره وقت گذاشتن برای یکدیگر.

En over genieten van het moment.

و درباره لذت بردن از لحظه.

Hoofdstuk ۲۴ – Kerken en geloof in Limburg

فصل بیست و چهارم – کلیساها و مذهب در لیمبورخ

Wanneer je door Limburg reist, zie je iets dat meteen opvalt.

فصل بیست و چهارم – کلیساها و مذهب در لیمبورخ

وقتی در لیمبورخ سفر می‌کنی، چیزی فوراً توجه را جلب می‌کند.

Kerktorens.

برج‌های کلیسا.

Bijna ieder dorp heeft er een.

تقریباً هر روستا یکی از آنها را دارد.

Soms groot.

Soms klein.

گاهی بزرگ.

و گاهی کوچک.

Maar bijna altijd zichtbaar.

اما تقریباً همیشه قابل مشاهده.

Eeuwenlang aanwezig

Eeuwenlang speelde het katholieke geloof een belangrijke rol in Limburg.

حضور ی چندصدساله

برای قرن ها مذهب کاتولیک نقش مهمی در لیمبورخ داشته است.

Niet alleen in kerken.

Maar ook in het dagelijks leven.

نه فقط در کلیساها.

بلکه در زندگی روزمره.

De dorpskerk

Voor veel dorpen was de kerk ooit het centrum van de gemeenschap.

کلیسای روستا

برای بسیاری از روستاها، کلیسا زمانی مرکز جامعه بود.

Hier ontmoetten mensen elkaar.

Hier werden belangrijke gebeurtenissen gevierd.

مردم در اینجا یکدیگر را ملاقات می کردند.

و رویدادهای مهم زندگی در آن برگزار می شد.

Dooop

Kinderen werden gedoopt.

غسل تعمید

کودکان در کلیسا غسل تعمید می گرفتند.

Huwelijk

Bruiloften werden gevierd.

ازدواج  
مراسم ازدواج برگزار می‌شد.

## Afscheid

En ook afscheid van geliefden vond hier plaats.

خداحافظی  
و خداحافظی با عزیزان نیز در همین مکان انجام می‌شد.

## Verandering

Net als in de rest van Nederland veranderde ook Limburg.

تغییر  
همانند دیگر نقاط هلند، لیمبورخ نیز تغییر کرد.

Minder mensen bezoeken vandaag regelmatig een kerk.

امروزه افراد کمتری به طور منظم به کلیسا می‌روند.

Toch blijven veel kerken belangrijke symbolen.

با این حال بسیاری از کلیساها همچنان نمادهای مهمی باقی مانده‌اند.

## Monumenten

Sommige kerken zijn honderden jaren oud.

بناهای تاریخی  
برخی کلیساها چند صد سال قدمت دارند.

Hun muren vertellen verhalen van generaties.

دیوارهای آنها داستان نسل‌های مختلف را روایت می‌کنند.

## Klokken

Wanneer kerkklokken luiden, herinneren zij mensen aan een lange geschiedenis.

ناقوس‌ها

وقتی ناقوس‌های کلیسا به صدا درمی‌آیند، مردم را به یاد تاریخی طولانی می‌اندازند.

Wat de kerken vertellen

De kerken van Limburg vertellen niet alleen een religieus verhaal.

آنچه کلیساها روایت می‌کنند

کلیساهای لیمبورخ فقط یک داستان مذهبی روایت نمی‌کنند.

Zij vertellen ook het verhaal van gemeenschap.

Van traditie.

Van continuïteit.

آن‌ها داستان جامعه را نیز روایت می‌کنند.

داستان سنت.

و تداوم.

Hoofdstuk ۲۵ – De vier seizoenen van Limburg

فصل بیست و پنجم – چهار فصل لیمبورخ

Limburg verandert misschien sterker met de seizoenen dan veel andere delen van Nederland.

فصل بیست و پنجم – چهار فصل لیمبورخ

شاید لیمبورخ بیش از بسیاری از مناطق دیگر هلند با فصل‌ها تغییر کند.

Lente

In maart en april verschijnen overal bloesems.

بهار

در مارس و آوریل شکوفه‌ها همه جا ظاهر می‌شوند.

Boomgaarden veranderen in witte en roze wolken.

باغ‌ها به ابرهایی سفید و صورتی تبدیل می‌شوند.

Wandelaars komen van heinde en verre.

پیاده‌روها از نقاط دور و نزدیک می‌آیند.

Zomer

De heuvels kleuren diep groen.

تابستان

تپه‌ها سبزی عمیقی پیدا می‌کنند.

Terrassen zitten vol.

کافه‌ها پر می‌شوند.

Fietzers trekken door het landschap.

دوچرخه‌سواران در چشم‌انداز حرکت می‌کنند.

Herfst

Voor veel fotografen is dit misschien het mooiste seizoen.

پاییز

برای بسیاری از عکاسان، شاید این زیباترین فصل باشد.

Bossen veranderen in geel.

Oranje.

Rood.

جنگل‌ها زرد می‌شوند.

نارنجی.

و قرمز.

Mist hangt tussen de heuvels.

مه میان تپه‌ها شناور می‌شود.

Winter

De winter is meestal rustig.

زمستان

زمستان معمولاً آرام است.

De toeristische drukte neemt af.

شلوغی گردشگری کمتر می‌شود.

Soms ligt er sneeuw op de hoogste delen van Zuid-Limburg.

گاهی برف روی بلندترین نقاط جنوب لیمبورخ می‌نشیند.

Voor Nederlanders uit andere provincies voelt dat bijna bijzonder.

برای هلندی‌های دیگر استان‌ها، این موضوع گاهی عجیب و خاص به نظر می‌رسد.

Altijd anders

Misschien is dat het mooie van Limburg.

همیشه متفاوت

شاید زیبایی لیمبورخ در همین باشد.

De provincie blijft herkenbaar.

Maar ziet er ieder seizoen anders uit.

استان همچنان قابل تشخیص باقی می‌ماند.

اما در هر فصل چهره‌ای تازه پیدا می‌کند.

## Hoofdstuk ۲۶ – Limburg en de toekomst

فصل بیست و ششم – لیمبورخ و آینده

## Hoofdstuk ۲۶ – Limburg en de toekomst

فصل بیست و ششم – لیمبورخ و آینده

Wanneer mensen over Limburg praten, gaat het vaak over geschiedenis.

Over Romeinen.

Over kastelen.

Over mijnen.

فصل بیست و ششم – لیمبورخ و آینده

وقتی مردم درباره لیمبورخ صحبت می‌کنند، اغلب از تاریخ حرف می‌زنند.

از رومی‌ها.

از قلعه‌ها.

و از معدن‌ها.

Maar een provincie leeft niet alleen in het verleden.

اما یک استان فقط در گذشته زندگی نمی‌کند.

Iedere dag wordt ook aan de toekomst gewerkt.

هر روز آینده نیز ساخته می‌شود.

Nieuwe economie

Na de sluiting van de mijnen moest Limburg zichzelf opnieuw uitvinden.

اقتصاد جدید

پس از تعطیلی معدن‌ها، لیمبورخ مجبور شد خود را از نو تعریف کند.

Dat proces duurde jaren.

این فرایند سال‌ها طول کشید.

Nieuwe bedrijven kwamen.

Nieuwe sectoren groeiden.

Nieuwe kansen ontstonden.

شرکت‌های جدید آمدند.

بخش‌های اقتصادی جدید رشد کردند.

و فرصت‌های تازه به وجود آمدند.

Kennis en innovatie

Vandaag spelen kennis en innovatie een steeds grotere rol.

دانش و نوآوری

امروزه دانش و نوآوری نقش روزافزون‌تری پیدا کرده‌اند.

Onderzoekers werken aan medische technologie.

Aan duurzaamheid.

Aan nieuwe oplossingen voor maatschappelijke problemen.

پژوهشگران روی فناوری‌های پزشکی کار می‌کنند.

روی پایداری.

و روی راه‌حل‌های جدید برای مسائل اجتماعی.

Gezondheid

Door de aanwezigheid van universiteiten en ziekenhuizen groeit ook de gezondheidssector.

سلامت

به دلیل حضور دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها، بخش سلامت نیز رشد کرده است.

Veel mensen werken in zorg en onderzoek.

افراد زیادی در حوزه درمان و پژوهش فعالیت می‌کنند.

Grensregio van de toekomst

Limburg ligt op een bijzondere plek.

منطقه مرزی آینده

لیمبورخ در موقعیتی ویژه قرار دارد.

Tussen Nederland.

België.

En Duitsland.

میان هلند.

بلژیک.

و آلمان.

Steeds vaker werken organisaties over grenzen heen samen.

سازمان‌ها هر روز بیشتر فراتر از مرزها با یکدیگر همکاری می‌کنند.

Duurzaamheid

Ook Limburg denkt na over duurzaamheid.

پایداری

لیمبورخ نیز درباره پایداری می‌اندیشد.

Hoe gebruiken we minder energie?

Hoe beschermen we natuurgebieden?

Hoe bouwen we toekomstbestendige steden?

چگونه انرژی کمتری مصرف کنیم؟

چگونه از مناطق طبیعی محافظت کنیم؟

و چگونه شهرهایی مناسب آینده بسازیم؟

Jongeren

De toekomst van Limburg ligt uiteindelijk niet in gebouwen.

Niet in wegen.

Niet in technologie.

جوانان

در نهایت آینده لیمبورخ در ساختمان‌ها نیست.

در جاده‌ها نیست.

و در فناوری نیز نه.

Maar in mensen.

بلکه در انسان‌هاست.

In kinderen die vandaag naar school gaan.

در کودکانی که امروز به مدرسه می‌روند.

In studenten die plannen maken.

در دانشجویانی که برای آینده برنامه‌ریزی می‌کنند.

En in ondernemers die nieuwe ideeën ontwikkelen.

و در کارآفرینانی که ایده‌های تازه خلق می‌کنند.

Een provincie die vooruit kijkt

Misschien lijkt Limburg soms sterk verbonden met zijn verleden.

استانی که به جلو نگاه می‌کند

شاید لیمبورخ گاهی بسیار وابسته به گذشته به نظر برسد.

Maar achter die geschiedenis schuilt ook een provincie die voortdurend  
vooruitkijkt.

اما پشت این تاریخ، استانی قرار دارد که همواره به آینده نگاه می‌کند.

## Hoofdstuk ۲۷ – Limburg in cijfers, maar verteld als een verhaal

فصل بیست و هفتم – لیمبورخ در آمار، اما در قالب یک داستان

Als je een provincie wilt begrijpen, kun je naar cijfers kijken.

فصل بیست و هفتم – لیمبورخ در آمار، اما در قالب یک داستان

اگر بخواهی یک استان را بشناسی، می‌توانی به آمار نگاه کنی.

Maar cijfers vertellen pas iets wanneer er mensen achter staan.

اما آمار فقط زمانی معنا پیدا می‌کند که انسان‌ها پشت آن باشند.

Meer dan een miljoen inwoners

In Limburg wonen meer dan een miljoen mensen.

بیش از یک میلیون نفر

بیش از یک میلیون نفر در لیمبورخ زندگی می‌کنند.

Dat lijkt een groot getal.

این عدد بزرگی به نظر می‌رسد.

Maar stel je voor dat al die mensen samen een verhaal schrijven.

اما تصور کن همه این افراد با هم یک داستان بنویسند.

Dan krijg je miljoenen herinneringen.

Miljoenen dromen.

Miljoenen ervaringen.

آن‌گاه میلیون‌ها خاطره خواهی داشت.

میلیون‌ها رؤیا.

و میلیون‌ها تجربه.

Oudere provincie

Limburg behoort tot de provincies waar relatief veel ouderen wonen.

استانی با جمعیت سالمندتر

لیمبورخ از جمله استان‌هایی است که جمعیت سالمند بیشتری دارد.

Dat betekent dat veel inwoners een lange geschiedenis hebben meegemaakt.

این یعنی بسیاری از ساکنان، بخش بزرگی از تاریخ معاصر را تجربه کرده‌اند.

Zij herinneren zich de mijnen.

De veranderingen.

De groei van de steden.

آن‌ها معدن‌ها را به یاد دارند.

تغییرات را به یاد دارند.

و رشد شهرها را دیده‌اند.

Jongere generaties

Tegelijkertijd groeit er een nieuwe generatie op.

نسل‌های جوان

و در همان زمان نسل جدیدی در حال رشد است.

Een generatie die opgroeit met internet.

Met internationale contacten.

Met een wereld die steeds kleiner lijkt.

نسلی که با اینترنت بزرگ می‌شود.

با ارتباطات بین‌المللی.

و با جهانی که هر روز کوچک‌تر به نظر می‌رسد.

Dorpen en steden

Ongeveer de helft van de Limburgers woont in steden.

De andere helft woont in kleinere plaatsen en dorpen.

روستاها و شهرها

حدود نیمی از مردم لیمبورخ در شهرها زندگی می‌کنند.

و نیم دیگر در شهرک‌ها و روستاهای کوچک.

Dat zorgt voor een bijzondere balans.

و همین موضوع تعادل ویژه‌ای ایجاد می‌کند.

De afstand

Van Noord-Limburg naar Zuid-Limburg is het behoorlijk ver.

فاصله

از شمال لیمبورخ تا جنوب آن فاصله نسبتاً زیادی وجود دارد.

Toch voelen veel inwoners zich verbonden met dezelfde provincie.

با این حال بسیاری از ساکنان احساس می‌کنند به یک استان مشترک تعلق دارند.

Meer dan cijfers

Misschien vertellen cijfers uiteindelijk nooit het hele verhaal.

چیزی فراتر از آمار

شاید آمار هرگز تمام داستان را روایت نکند.

Want achter ieder getal zit een mens.

زیرا پشت هر عدد، یک انسان قرار دارد.

Een gezin.

Een student.

Een ondernemer.

Een gepensioneerde.

یک خانواده.

یک دانشجو.

یک کارآفرین.

یا یک بازنشسته.

Samen vormen zij Limburg.

و همه آنها در کنار هم لیمبورخ را می‌سازند.

Hoofdstuk ۲۸– Waarom Limburg anders voelt

فصل بیست و هشتم – چرا لیمبورخ متفاوت احساس می‌شود

Hoofdstuk ۲۸– Waarom Limburg anders voelt

فصل بیست و هشتم – چرا لیمبورخ متفاوت احساس می‌شود

Wanneer mensen uit andere delen van Nederland Limburg bezoeken, zeggen zij vaak hetzelfde.

Het voelt hier anders.”“

فصل بیست و هشتم – چرا لیمبورخ متفاوت احساس می‌شود

وقتی مردم از دیگر نقاط هلند به لیمبورخ سفر می‌کنند، اغلب یک جمله مشابه می‌گویند.

«اینجا حس متفاوتی دارد.»

Maar wat bedoelen zij precies?

Dat is niet eenvoudig uit te leggen.

اما دقیقاً منظورشان چیست؟

توضیح این موضوع آسان نیست.

Niet één reden

Het verschil zit waarschijnlijk niet in één ding.

Niet alleen in de heuvels.

Niet alleen in het dialect.

Niet alleen in de geschiedenis.

فقط یک دلیل وجود ندارد

احتمالاً تفاوت فقط در یک عامل خلاصه نمی‌شود.

نه فقط در تپه‌ها.

نه فقط در گویش محلی.

و نه فقط در تاریخ.

Een combinatie van alles

Misschien ontstaat het gevoel juist doordat alles samenkomt.

ترکیبی از همه چیز

شاید این احساس دقیقاً از ترکیب همه این عوامل به وجود می‌آید.

Het landschap.

De cultuur.

De ligging.

De mensen.

چشم‌انداز.

فرهنگ.

موقعیت جغرافیایی.

و مردم.

De grens

Voor veel Limburgers is de grens nooit een harde lijn geweest.

مرز

برای بسیاری از مردم لیمبورخ، مرز هرگز یک خط سخت و قطعی نبوده است.

België ligt dichtbij.

Duitsland ook.

بلژیک نزدیک است.

آلمان نیز همین‌طور.

Daardoor groeide een mentaliteit die verder kijkt dan één land.

و همین باعث شکل‌گیری نگرشی شده است که فراتر از یک کشور نگاه می‌کند.

De menselijke maat

Wat bezoekers ook vaak noemen, is de menselijke maat.

مقیاس انسانی

چیزی که بازدیدکنندگان نیز زیاد به آن اشاره می‌کنند، مقیاس انسانی است.

Veel plaatsen voelen overzichtelijk.

Niet te groot.

Niet te druk.

بسیاری از شهرها و روستاها قابل فهم و صمیمی به نظر می‌رسند.

نه بیش از حد بزرگ.

و نه بیش از حد شلوغ.

Tijd

Misschien speelt tijd ook een rol.

زمان

شاید زمان نیز نقش مهمی داشته باشد.

Niet de kloktijd.

Maar de manier waarop mensen met tijd omgaan.

نه زمان ساعت.

بلکه شیوه برخورد مردم با زمان.

Een gesprek mag langer duren.

Een bezoek hoeft niet gehaast te zijn.

یک گفت‌وگو می‌تواند طولانی‌تر باشد.  
و یک دیدار لازم نیست با عجله تمام شود.

Traditie en toekomst

Limburg kijkt vooruit.

Maar vergeet zijn verleden niet.

سنت و آینده  
لیمبورخ به آینده نگاه می‌کند.  
اما گذشته خود را نیز فراموش نمی‌کند.

Dat zie je overal.

این موضوع در همه جا دیده می‌شود.

In oude kastelen naast moderne bedrijven.

در قلعه‌های قدیمی کنار شرکت‌های مدرن.

In historische dorpen naast universiteiten.

در روستاهای تاریخی در کنار دانشگاه‌ها.

Wat bezoekers onthouden

Wanneer bezoekers weer vertrekken, nemen zij vaak foto's mee.

آنچه بازدیدکنندگان به خاطر می‌سپارند  
وقتی بازدیدکنندگان منطقه را ترک می‌کنند، معمولاً عکس‌هایی با خود می‌برند.

Van heuvels.

Van steden.

Van natuur.

از تپه‌ها.

از شهرها.

و از طبیعت.

Maar vaak onthouden zij vooral een gevoel.

اما اغلب بیش از هر چیز یک احساس را به خاطر می‌سپارند.

Een gevoel dat moeilijk in woorden te vatten is.

احساسی که به سختی می‌توان آن را در قالب واژه‌ها بیان کرد.

Hoofdstuk ۲۹ – Limburg in de ochtendmist

فصل بیست و نهم – لیمبورخ در مه صبحگاهی

Er zijn momenten waarop een provincie haar mooiste gezicht laat zien.

فصل بیست و نهم – لیمبورخ در مه صبحگاهی

لحظاتی وجود دارند که یک استان زیباترین چهره خود را نشان می‌دهد.

Een van die momenten is vroeg in de ochtend.

یکی از آن لحظات، صبح زود است.

De stilte

De meeste mensen slapen nog.

سکوت

بیشتر مردم هنوز خواب هستند.

De wegen zijn bijna leeg.

De wereld lijkt langzamer te bewegen.

جاده‌ها تقریباً خالی هستند.  
و جهان آرام‌تر به نظر می‌رسد.

Mist boven de velden

In Zuid-Limburg hangt soms een dunne laag mist boven de weilanden.

مه بر فراز مزارع  
در جنوب لیمبورخ گاهی لایه‌ای نازک از مه روی چمنزارها شناور می‌شود.

De heuvels verdwijnen half in het wit.

تپه‌ها تا نیمه در سفیدی مه ناپدید می‌شوند.

Een schilderij

Voor een ogenblik lijkt het landschap op een schilderij.

یک تابلو نقاشی  
برای لحظه‌ای، چشم‌انداز شبیه یک تابلو نقاشی می‌شود.

Alles wordt zachter.

Rustiger.

Stiller.

همه چیز نرم‌تر به نظر می‌رسد.  
آرام‌تر.  
و ساکت‌تر.

De eerste fietser

In de verte verschijnt iemand op een fiets.

نخستین دوچرخه‌سوار  
در دوردست، دوچرخه‌سواری ظاهر می‌شود.

Misschien onderweg naar werk.

Misschien onderweg naar school.

شاید در راه محل کار باشد.

شاید در راه مدرسه.

De eerste zon

Langzaam klimt de zon hoger.

نخستین نور خورشید

خورشید به آرامی بالاتر می آید.

De mist verdwijnt.

De kleuren keren terug.

مه ناپدید می شود.

و رنگ ها باز می گردند.

Een nieuwe dag

Net als overal begint een nieuwe dag.

روزی تازه

همانند همه جا، روزی تازه آغاز می شود.

Maar in Limburg voelt zo'n ochtend soms bijzonder.

اما در لیمبورخ چنین صبحی گاهی حال و هوایی خاص دارد.

Alsof het landschap eerst even ademhaalt voordat het wakker wordt.

انگار چشم انداز پیش از بیدار شدن، برای لحظه ای نفس عمیقی می کشد.

Hoofdstuk ۳۰ – Limburg en zijn inwoners

فصل سیام – لیمبورخ و ساکنانش

Uiteindelijk gaat een provincie niet over kaarten.

Niet over grenzen.

Niet over statistieken.

فصل سیام – لیمبورخ و ساکنانش

در نهایت، یک استان درباره نقشه‌ها نیست.

درباره مرزها نیست.

و درباره آمارها هم نیست.

Een provincie gaat over mensen.

یک استان درباره انسان‌هاست.

Over de mensen die er wonen.

Werken.

Leren.

Dromen.

درباره مردمی که در آن زندگی می‌کنند.

کار می‌کنند.

یاد می‌گیرند.

و رؤیا می‌بافند.

De bakker

Ergens opent een bakker zijn winkel.

نانوا

در جایی نانوايي در مغازه خود را باز می‌کند.

De docent

Ergens begint een docent aan een nieuwe les.

معلم

در جایی معلمی کلاس جدیدی را آغاز می‌کند.

De verpleegkundige

Ergens begint een verpleegkundige aan een nachtdienst.

پرستار

در جایی پرستاری شیفت شب خود را شروع می‌کند.

De student

Ergens maakt een student plannen voor de toekomst.

دانشجو

در جایی دانشجویی برای آینده خود برنامه‌ریزی می‌کند.

De ondernemer

Ergens werkt een ondernemer aan een nieuw idee.

کارآفرین

در جایی کارآفرینی روی ایده‌ای تازه کار می‌کند.

Samen

Op zichzelf lijken deze verhalen klein.

در کنار هم

به تنهایی، این داستان‌ها کوچک به نظر می‌رسند.

Maar samen vormen zij Limburg.

اما در کنار هم، لیمبورخ را می‌سازند.

Niet de gebouwen.

Niet de wegen.

Niet de grenzen.

نه ساختمان‌ها.

نه جاده‌ها.

و نه مرزها.

Maar de mensen.

بلکه انسان‌ها.

En daarom blijft het verhaal van Limburg doorgaan.

و به همین دلیل داستان لیمبورخ همچنان ادامه پیدا می‌کند.

Hoofdstuk ۳۱ – Ik ben Limburg (lange slotvertelling)

فصل سی و یکم – من لیمبورخ هستم (روایت بلند پایانی)

Hoofdstuk ۳۱ – Ik ben Limburg (lange slotvertelling)

فصل سی و یکم – من لیمبورخ هستم (روایت بلند پایانی)

Ik ben Limburg.

Ik lig in het zuiden van Nederland.

Tussen grenzen.

Tussen talen.

Tussen culturen.

فصل سی و یکم – من لیمبورخ هستم (روایت بلند پایانی)

من لیمبورخ هستم.

در جنوب هلند قرار دارم.

میان مرزها.

میان زبان‌ها.

و میان فرهنگ‌ها.

Sommigen zien mij als een provincie.

Een gebied op een kaart.

Een bestuurlijke regio.

برخی مرا فقط یک استان می بینند.

منطقه ای روی نقشه.

یا یک واحد اداری.

Maar ik ben meer dan dat.

اما من چیزی فراتر از این ها هستم.

Ik ben een verhaal dat al duizenden jaren wordt verteld.

من داستانی هستم که هزاران سال است روایت می شود.

Voor de Romeinen

Lang voordat Nederland bestond, leefden hier al mensen.

پیش از رومی ها

مدت ها پیش از شکل گیری هلند، انسان ها در اینجا زندگی می کردند.

Zij zagen dezelfde heuvels.

Dezelfde rivieren.

Dezelfde horizon.

آن ها همین تپه ها را می دیدند.

همین رودها را.

و همین افق را.

Misschien droomden zij ook over de toekomst.

Zoals mensen vandaag doen.

شاید آن ها نیز مانند مردم امروز درباره آینده رؤیا می یافتند.

De Romeinen kwamen

Toen kwamen de Romeinen.

رومی ها آمدند  
سپس رومی ها آمدند.

Zij bouwden wegen.

Bruggen.

Nederzettingen.

جاده ساختند.  
پل ساختند.  
و سکونتگاه ها ایجاد کردند.

Zij kwamen.

Leefden hier.

En vertrokken weer.

آمدند.  
زندگی کردند.  
و رفتند.

Maar een deel van hun verhaal bleef achter.

اما بخشی از داستانشان باقی ماند.

De Middeleeuwen

Eeuwen gingen voorbij.

قرون وسطی  
قرن ها گذشت.

Kastelen verschenen.

Kerken werden gebouwd.

Dorpen groeiden.

قلعه‌ها ساخته شدند.

کلیساها شکل گرفتند.

و روستاها رشد کردند.

Mensen werkten op het land.

Leefden dicht bij elkaar.

En bouwden gemeenschappen op.

مردم روی زمین کار می‌کردند.

در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند.

و جوامع محلی ایجاد می‌کردند.

De Maas bleef stromen

Door al die eeuwen bleef één ding hetzelfde.

De Maas.

رود ماس همچنان جاری بود

در تمام این قرن‌ها یک چیز ثابت ماند.

رود ماس.

De rivier zag alles.

این رود همه چیز را دید.

Oorlogen.

Vrede.

Handel.

Verandering.

جنگ‌ها.

صلح.

تجارت.

و تغییرات.

De mijnwerkers

Veel later kwam een nieuwe tijd.

معدنچیان

سال‌ها بعد دوران تازه‌ای آغاز شد.

Onder de grond lag steenkool.

در زیر زمین زغال‌سنگ وجود داشت.

Duizenden mannen daalden iedere dag af in de mijnen.

هزاران مرد هر روز به اعماق معدن‌ها می‌رفتند.

Hun werk was zwaar.

Hun dagen waren lang.

کارشان سخت بود.

و روزهایشان طولانی.

Maar zij hielpen een provincie groeien.

اما آن‌ها به رشد یک استان کمک کردند.

Het einde van de mijnen

Toen sloten de mijnen.

پایان معدن‌ها

سپس معدن‌ها تعطیل شدند.

Voor veel mensen voelde het alsof een hoofdstuk werd afgesloten.

برای بسیاری از مردم انگار یک فصل از زندگی پایان یافت.

Maar Limburg bleef niet stilstaan.

اما لیمبورخ متوقف نشد.

Nieuwe bedrijven kwamen.

Nieuwe ideeën ontstonden.

Nieuwe dromen begonnen.

شرکت‌های جدید آمدند.

ایده‌های تازه شکل گرفتند.

و رؤیاهای جدید آغاز شدند.

Maastricht

In het zuiden bleef Maastricht groeien.

ماستریخت

در جنوب، ماستریخت به رشد خود ادامه داد.

Studenten kwamen van overal.

دانشجویان از همه جا آمدند.

Van Spanje.

Van Duitsland.

Van Italië.

Van Nederland.

از اسپانیا.

از آلمان.

از ایتالیا.

و از هلند.

Nieuwe talen vulden de straten.

زبان‌های جدید در خیابان‌ها شنیده شدند.

De dorpen

Maar ook de dorpen bleven bestaan.

روستاها

اما روستاها نیز باقی ماندند.

Met hun kerktorens.

Hun verenigingen.

Hun tradities.

با برج‌های کلیسایشان.

با انجمن‌هایشان.

و با سنت‌هایشان.

Daar kennen mensen elkaar vaak nog bij naam.

در آنجا مردم هنوز اغلب یکدیگر را با نام می‌شناسند.

Carnaval

En ieder jaar komt carnaval terug.

کارناوال

و هر سال کارناوال بازمی‌گردد.

Dan verandert de provincie opnieuw.

و استان دوباره دگرگون می‌شود.

Muziek klinkt.

Mensen lachen.

Straten vullen zich met kleur.

موسیقی شنیده می‌شود.

مردم می‌خندند.

و خیابان‌ها پر از رنگ می‌شوند.

De heuvels

Misschien zijn het uiteindelijk toch de heuvels die mij het beste beschrijven.

تپه‌ها

شاید در نهایت این تپه‌ها باشند که بهترین توصیف را از من ارائه می‌دهند.

Zij zijn nooit de hoogste.

آن‌ها هرگز بلندترین ارتفاعات جهان نیستند.

Maar zij maken het landschap anders.

اما چشم‌انداز را متفاوت می‌کنند.

Net zoals Limburg anders is.

همان‌گونه که لیمبورخ متفاوت است.

Vandaag

Vandaag wonen meer dan een miljoen mensen in mijn provincie.

امروز

امروزه بیش از یک میلیون نفر در استان من زندگی می‌کنند.

Iedereen heeft zijn eigen verhaal.

هر کس داستان خودش را دارد.

Een kind dat leert lezen.

کودکی که خواندن را یاد می‌گیرد.

Een student die afstudeert.

دانشجویی که فارغ‌التحصیل می‌شود.

Een ondernemer die een bedrijf begint.

کارآفرینی که کسب‌وکاری را آغاز می‌کند.

Een oudere inwoner die terugkijkt op een lang leven.

سالمندی که به زندگی طولانی خود نگاه می‌کند.

Morgen

En morgen?

فردا

و فردا؟

Niemand weet precies hoe de toekomst eruitziet.

هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند آینده چگونه خواهد بود.

Maar nieuwe verhalen zullen ontstaan.

اما داستان‌های تازه‌ای شکل خواهند گرفت.

Nieuwe kinderen zullen worden geboren.

Nieuwe bedrijven zullen ontstaan.

Nieuwe dromen zullen beginnen.

کودکان جدید متولد خواهند شد.  
شرکت‌های جدید شکل خواهند گرفت.  
و رؤیاهای تازه آغاز خواهند شد.

Daarom leef ik verder  
Ik leef niet in musea.  
Niet in boeken.  
Niet in monumenten.

به همین دلیل به زندگی ادامه می‌دهم  
من فقط در موزه‌ها زندگی نمی‌کنم.  
نه در کتاب‌ها.  
و نه در بناهای تاریخی.

Ik leef in de mensen.

من در مردم زندگی می‌کنم.

In hun gesprekken.  
In hun herinneringen.  
In hun plannen.

در گفت‌وگوهایشان.  
در خاطراتشان.  
و در برنامه‌هایشان.

Ik ben Limburg.  
Van de Maas.  
Van Maastricht.  
Van de mijnwerkers.  
Van de heuvels.

Van de dorpen.

Van de toekomst.

من لیمبورخ هستم.

سرزمین رود ماس.

سرزمین ماستریخت.

سرزمین معدنچیان.

سرزمین تپه‌ها.

سرزمین روستاها.

و سرزمین آینده.

Ik ben Limburg.

En mijn verhaal is nog lang niet afgelopen.

من لیمبورخ هستم.

و داستان من هنوز تا پایان راه بسیار فاصله دارد.

Hoofdstuk ۳۲ – De Limburgers van morgen

فصل سی و دوم – لیمبورخی‌های فردا

Wanneer mensen over een provincie praten, kijken zij vaak naar het verleden.

Naar geschiedenis.

Naar gebouwen.

Naar gebeurtenissen.

فصل سی و دوم – لیمبورخی‌های فردا

وقتی مردم درباره یک استان صحبت می‌کنند، اغلب به گذشته نگاه می‌کنند.

به تاریخ.

به ساختمان‌ها.

و به رویدادها.

Maar de echte vraag gaat over morgen.

اما پرسش واقعی درباره فرداست.

Wie zullen de Limburgers van morgen zijn?

لیمبورخی‌های فردا چه کسانی خواهند بود؟

Een jongen in Venlo

Op dit moment loopt ergens in Venlo een jongen naar school.

پسری در فنلو

همین حالا در جایی از فنلو پسری به سمت مدرسه می‌رود.

Misschien denkt hij aan voetbal.

Aan zijn vrienden.

Aan het weekend.

شاید به فوتبال فکر می‌کند.

به دوستانش.

یا به آخر هفته.

Hij weet nog niet wat hij later zal worden.

او هنوز نمی‌داند در آینده چه خواهد شد.

Maar misschien wordt hij arts.

Ingenieur.

Onderzoeker.

Of ondernemer.

اما شاید پزشک شود.

مهندس شود.

پژوهشگر شود.

یا کارآفرین.

Een meisje in Maastricht

Aan de andere kant van de provincie zit een meisje in een klaslokaal.

دختری در ماستریخت

در سوی دیگر استان، دختری در کلاس درس نشسته است.

Zij leest.

Leert.

Vraagt.

Ontdekt.

می خواند.

یاد می گیرد.

سؤال می پرسد.

و کشف می کند.

Misschien zal zij ooit lesgeven aan een nieuwe generatie.

شاید روزی به نسل جدید آموزش دهد.

Een student

Ergens fietst een student door Maastricht.

یک دانشجو

در جایی دانشجویی در ماستریخت دوچرخه سواری می کند.

Hij komt misschien uit Nederland.

Misschien uit Duitsland.

Misschien uit Spanje.

شاید اهل هلند باشد.

شاید آلمان.

و شاید اسپانیا.

Vandaag studeert hij.

Morgen helpt hij misschien een probleem oplossen waar de wereld mee worstelt.

امروز درس می‌خواند.  
و شاید فردا به حل مشکلی کمک کند که جهان با آن روبه‌رو است.

Nieuwe beroepen

Veel kinderen van vandaag zullen later werk doen dat nu nog niet bestaat.

مشاغل جدید  
بسیاری از کودکان امروز در آینده شغلی خواهند داشت که هنوز وجود ندارد.

Dat klinkt vreemd.

Maar hetzelfde gebeurde vroeger ook.

این عجیب به نظر می‌رسد.  
اما در گذشته نیز همین اتفاق رخ داده است.

De mijnwerkers van honderd jaar geleden konden zich moeilijk voorstellen wat een softwareontwikkelaar doet.

معدنچیان صد سال پیش به سختی می‌توانستند تصور کنند که یک توسعه‌دهنده نرم‌افزار چه کاری انجام می‌دهد.

Onderwijs

Daarom investeren mensen in scholen.

Bibliotheken.

Universiteiten.

آموزش  
به همین دلیل مردم روی مدارس سرمایه‌گذاری می‌کنند.

روی کتابخانه‌ها.

و روی دانشگاه‌ها.

Want kennis bouwt aan de toekomst.

زیرا دانش آینده را می‌سازد.

Technologie

De wereld verandert snel.

فناوری

جهان به سرعت در حال تغییر است.

Kunstmatige intelligentie.

Nieuwe energiebronnen.

Nieuwe vormen van communicatie.

هوش مصنوعی.

منابع انرژی جدید.

و شیوه‌های تازه ارتباط.

Ook Limburg verandert mee.

لیمبورخ نیز همراه با این تغییرات حرکت می‌کند.

Maar sommige dingen blijven

Niet alles verandert.

اما بعضی چیزها باقی می‌مانند

همه چیز تغییر نمی‌کند.

Vriendschap blijft.

Familie blijft.

Gemeenschap blijft.

دوستی باقی می‌ماند.

خانواده باقی می‌ماند.

و جامعه باقی می‌ماند.

De volgende bladzijde

Iedere generatie schrijft een nieuwe bladzijde.

صفحه بعدی

هر نسل صفحه‌ای تازه می‌نویسد.

De vorige generaties bouwden de provincie die vandaag bestaat.

نسل‌های گذشته استانی را ساختند که امروز وجود دارد.

De volgende generatie zal bepalen hoe Limburg er morgen uit ziet.

و نسل بعدی تعیین خواهد کرد که لیمبورخ فردا چگونه خواهد بود.

Hoofdstuk ۳۳ – Een trein naar de toekomst

فصل سی و سوم – قطاری به سوی آینده

Op een station in Limburg wacht een trein.

فصل سی و سوم – قطاری به سوی آینده

در ایستگاهی در لیمبورخ، قطاری منتظر است.

Mensen stappen in.

Anderen stappen uit.

برخی سوار می‌شوند.

و برخی پیاده می‌شوند.

Dat gebeurt iedere dag.

این اتفاق هر روز رخ می‌دهد.

Een symbool

Misschien lijkt een trein een beetje op Limburg zelf.

یک نماد

شاید قطار کمی شبیه خود لیمبورخ باشد.

Hij beweegt voortdurend.

Maar blijft verbonden met zijn route.

دائماً در حرکت است.

اما همچنان با مسیر خود پیوند دارد.

Verleden en toekomst

Achter de trein ligt het verleden.

گذشته و آینده

پشت قطار گذشته قرار دارد.

Voor hem ligt de toekomst.

و پیش روی آن آینده.

En iedere dag beweegt hij van het ene naar het andere.

و هر روز از یکی به سوی دیگری حرکت می‌کند.

De reizigers

In de wagon zit een scholier.

مسافران

در یکی از واگن‌ها یک دانش‌آموز نشسته است.

Verderop zit een verpleegkundige.

کمی دورتر یک پرستار نشسته است.

Een ondernemer.

Een gepensioneerde.

Een student.

یک کارآفرین.

یک بازنشسته.

و یک دانشجو.

Allemaal hebben zij een ander verhaal.

همه آن‌ها داستان متفاوتی دارند.

Maar voor even delen zij dezelfde reis.

اما برای مدتی یک سفر مشترک را تجربه می‌کنند.

Limburg als reis

Misschien is dat uiteindelijk wat Limburg is.

لیمبورخ به عنوان یک سفر

شاید در نهایت لیمبورخ همین باشد.

Geen eindpunt.

نه یک مقصد نهایی.

Maar een voortdurende reis.

بلکه سفری مداوم.

Een reis van mensen.

Van ideeën.

Van generaties.

سفری از انسان‌ها.

از ایده‌ها.

و از نسل‌ها.

Het verhaal gaat verder

En daarom eindigt het verhaal hier eigenlijk niet.

داستان ادامه دارد

و به همین دلیل، داستان در واقع اینجا تمام نمی‌شود.

Want morgen begint ergens in Limburg alweer een nieuw hoofdstuk.

زیرا فردا، در جایی از لیمبورخ، فصل تازه‌ای آغاز خواهد شد.

Een kind wordt geboren.

Een student studeert af.

Een ondernemer opent een bedrijf.

Een familie verhuist naar een nieuw huis.

کودکی متولد می‌شود.

دانشجویی فارغ‌التحصیل می‌شود.

کارآفرینی شرکتی را افتتاح می‌کند.

و خانواده‌ای به خانه‌ای جدید نقل مکان می‌کند.

En zo groeit het verhaal verder.

Jaar na jaar.

Generatie na generatie.

و به این ترتیب داستان ادامه پیدا می‌کند.

سال به سال.

و نسل به نسل.

## Hoofdstuk ۳۴ – De verhalen langs de Maas

فصل سی و چهارم – داستان‌های کنار رود ماس

De Maas stroomt al duizenden jaren door Limburg.

Zij heeft meer gezien dan welk mens dan ook.

فصل سی و چهارم – داستان‌های کنار رود ماس

رود ماس هزاران سال است که از لیمبورخ عبور می‌کند.

او بیشتر از هر انسانی دیده است.

Zij zag Romeinse soldaten.

Middeleeuwse handelaren.

Mijnwerkers.

Studenten.

En toeristen.

او سربازان رومی را دیده است.

بازرگانان قرون وسطی را.

معدنچیان را.

دانشجویان را.

و گردشگران را.

De rivier vergeet niets

Misschien bewaart iedere rivier herinneringen.

رودخانه چیزی را فراموش نمی‌کند

شاید هر رودخانه‌ای خاطره‌هایی را در خود نگه می‌دارد.

Niet in woorden.

Maar in haar voortdurende stroom.

نه در قالب واژه‌ها.

بلکه در جریان بی‌پایان خود.

Iedere generatie komt en gaat.

Maar de rivier blijft.

هر نسل می آید و می رود.

اما رودخانه باقی می ماند.

Een visser

Vroeg in de ochtend staat ergens langs de Maas een visser.

یک ماهیگیر

صبح زود، در جایی کنار ماس، یک ماهیگیر ایستاده است.

Hij kijkt naar het water.

Niet gehaast.

Niet afgeleid.

او به آب نگاه می کند.

بدون عجله.

و بدون حواس پرتی.

Misschien denkt hij aan niets.

Misschien denkt hij aan alles.

شاید به هیچ چیز فکر نمی کند.

و شاید به همه چیز.

Een wandelaar

Even verderop loopt een wandelaar.

یک رهگذر

کمی آن طرفتر، رهگذری در حال قدم زدن است.

Hij hoort vogels.

Wind door de bomen.

En het zachte geluid van stromend water.

صدای پرندگان را می شنود.

باد میان درختان را.

و صدای آرام جریان آب را.

Een kind

Aan de oever speelt een kind.

یک کودک

در ساحل رودخانه کودکی بازی می کند.

Voor hem is de Maas gewoon een rivier.

برای او، ماس فقط یک رودخانه است.

Maar zonder het te weten maakt hij deel uit van een verhaal dat eeuwen oud is.

اما بدون آنکه بداند، بخشی از داستانی چندصدساله است.

Water verbindt

De Maas verbindt steden.

Dorpen.

Mensen.

آب پیوند می دهد

ماس شهرها را به هم متصل می کند.

روستاها را.

و انسان ها را.

Net zoals verhalen mensen verbinden.

همان‌طور که داستان‌ها انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهند.

Hoofdstuk ۳۵ – De Limburgse avonden

فصل سی و پنجم – شب‌های لیمبورخ

Wanneer de zon langzaam ondergaat, verandert Limburg opnieuw.

فصل سی و پنجم – شب‌های لیمبورخ

وقتی خورشید به آرامی غروب می‌کند، لیمبورخ دوباره تغییر می‌کند.

De drukte van de dag verdwijnt.

شلوغی روز کم‌کم از بین می‌رود.

De straten worden rustiger.

خیابان‌ها آرام‌تر می‌شوند.

De lucht krijgt warme kleuren.

آسمان رنگ‌های گرم به خود می‌گیرد.

Op een terras

Op een plein in Maastricht zitten mensen nog buiten.

در یک کافه

در میدانی در ماستریخت، مردم هنوز بیرون نشسته‌اند.

Zij praten.

Lachen.

Genieten van de avond.

صحبت می‌کنند.

می‌خندند.

و از شب لذت می‌برند.

In een dorp

In een klein dorp klinkt ergens een kerkklok.

در یک روستا

در یک روستای کوچک، ناقوس کلیسا به صدا درمی‌آید.

Een hond blaft in de verte.

در دوردست سگی پارس می‌کند.

Verder is het stil.

و به جز آن، همه جا آرام است.

Licht in de ramen

Wanneer het donker wordt, verschijnen overal kleine lichtjes.

نور در پنجره‌ها

وقتی هوا تاریک می‌شود، نورهای کوچک در همه جا ظاهر می‌شوند.

Huizen vullen zich met warmte.

خانه‌ها از گرما و زندگی پر می‌شوند.

Families eten samen.

خانواده‌ها کنار هم غذا می‌خورند.

Kinderen vertellen over hun dag.

کودکان از روز خود حرف می‌زنند.

De nacht

Langzaam valt de nacht over de provincie.

شب

به آرامی شب بر استان فرود می آید.

Bossen worden donker.

Velden verdwijnen in de schaduw.

جنگل ها تاریک می شوند.

و مزارع در سایه ناپدید می شوند.

Maar het leven stopt niet.

اما زندگی متوقف نمی شود.

Ergens werkt een verpleegkundige.

Ergens rijdt een vrachtwagen.

Ergens studeert iemand voor een examen.

در جایی پرستاری مشغول کار است.

در جایی کامیونی در حرکت است.

و در جایی فردی برای امتحان درس می خواند.

Morgen wacht alweer

Zelfs tijdens de stilste nacht wacht de volgende dag al.

فردا در انتظار است

حتی در آرام ترین شب نیز، روز بعد در انتظار است.

Nieuwe verhalen.

Nieuwe ontmoetingen.

Nieuwe herinneringen.

داستان های تازه.

دیدارهای تازه.  
و خاطره‌های تازه.

## Hoofdstuk ۳۶ – Waarom mensen van Limburg houden

فصل سی و ششم – چرا مردم لیمبورخ را دوست دارند

Vraag tien mensen waarom zij Limburg waarderen.

فصل سی و ششم – چرا مردم لیمبورخ را دوست دارند  
از ده نفر بپرس چرا لیمبورخ را دوست دارند.

Je krijgt waarschijnlijk tien verschillende antwoorden.

احتمالاً ده پاسخ متفاوت خواهی شنید.

De natuur

De één noemt de heuvels.

طبیعت

یکی از تپه‌ها نام می‌برد.

De bossen.

De wandelroutes.

از جنگل‌ها.

و مسیرهای پیاده‌روی.

De steden

Een ander noemt Maastricht.

شهرها

شخص دیگری از ماستریخت نام می‌برد.

Of Valkenburg.

Of Roermond.

یا فالکنبورخ.

یا رورموند.

De mensen

Weer iemand anders denkt meteen aan de inwoners.

مردم

فرد دیگری فوراً به مردم فکر می‌کند.

Aan hun vriendelijkheid.

Hun gastvrijheid.

به مهربانی آنها.

و مهمان‌نوازی‌شان.

De geschiedenis

Sommigen houden van de verhalen.

تاریخ

بعضی‌ها عاشق داستان‌ها هستند.

Van Romeinen.

Van kastelen.

Van mijnwerkers.

داستان رومی‌ها.

قلعه‌ها.

و معدنچیان.

Het gevoel

Maar uiteindelijk noemen veel mensen iets dat moeilijk te beschrijven is.

احساس

اما در نهایت بسیاری از مردم به چیزی اشاره می‌کنند که توصیف آن دشوار است.

Een gevoel.

یک احساس.

Een sfeer.

یک حال و هوا.

Een manier van leven.

یک شیوه زندگی.

Misschien is dat precies wat Limburg bijzonder maakt.

شاید دقیقاً همین چیزی باشد که لیمبورخ را خاص می‌کند.

Niet één gebouw.

Niet één stad.

Niet één gebeurtenis.

نه یک ساختمان.

نه یک شهر.

و نه یک رویداد.

Maar de combinatie van alles samen.

بلکه ترکیب همه این عناصر در کنار هم.

En daardoor blijft Limburg, generatie na generatie, een provincie waar mensen graag terugkomen.

و به همین دلیل لیمبورخ نسل پس از نسل استانی باقی می ماند که مردم دوست دارند دوباره به آن بازگردند.

## Hoofdstuk ۳۷ – Limburg door de ogen van een reiziger

فصل سی و هفتم – لیمبورخ از نگاه یک مسافر

Stel je voor dat je nog nooit in Limburg bent geweest.

فصل سی و هفتم – لیمبورخ از نگاه یک مسافر

تصور کن که هرگز به لیمبورخ سفر نکرده ای.

Je stapt in de trein.

Misschien in Amsterdam.

Misschien in Utrecht.

Misschien in Groningen.

سوار قطار می شوی.

شاید در آمستردام.

شاید در اوترخت.

و شاید در خرونینگن.

Uren later kom je steeds verder naar het zuiden.

ساعت ها بعد، هرچه بیشتر به جنوب نزدیک می شوی.

Het landschap verandert

Eerst merk je weinig.

چشم انداز تغییر می کند

در ابتدا تغییر زیادی احساس نمی کنی.

Maar langzaam verandert het uitzicht.

اما کم کم منظره تغییر می کند.

De velden worden anders.

De dorpen veranderen.

De horizon krijgt meer beweging.

مزارع متفاوت می‌شوند.

روستاها تغییر می‌کنند.

و افق پویاتر به نظر می‌رسد.

Maastricht

Wanneer je uitstapt in Maastricht, voel je direct dat deze stad anders is.

ماستریخت

وقتی در ماستریخت از قطار پیاده می‌شوی، فوراً حس می‌کنی این شهر متفاوت است.

De gebouwen.

De pleinen.

De cafés.

ساختمان‌ها.

میدان‌ها.

و کافه‌ها.

Alles heeft een eigen karakter.

همه چیز شخصیت خاص خود را دارد.

De eerste wandeling

Je begint te lopen zonder precies te weten waarheen.

نخستین قدم زدن

شروع به راه رفتن می‌کنی، بدون آنکه دقیقاً بدانی به کجا می‌روی.

Dat is vaak de beste manier om een stad te leren kennen.

و اغلب این بهترین راه برای شناخت یک شهر است.

Mensen

Je hoort verschillende talen.

مردم

زبان‌های مختلفی می‌شنوی.

Nederlands.

Engels.

Duits.

Frans.

هلندی.

انگلیسی.

آلمانی.

و فرانسوی.

Dat verrast je misschien.

شاید این موضوع تو را شگفت‌زده کند.

Verder reizen

De volgende dag reis je naar Valkenburg.

ادامه سفر

روز بعد به فالکنبورخ سفر می‌کنی.

Daar zie je de heuvels.

De grotten.

De oude gebouwen.

آنجا تپه‌ها را می‌بینی.

غارها را.  
و ساختمان‌های قدیمی را.

Zuid-Limburg

Langzaam begrijp je waarom zoveel Nederlanders hier vakantie vieren.

جنوب لیمبورخ  
کم‌کم متوجه می‌شوی چرا این همه هلندی تعطیلات خود را در این منطقه می‌گذرانند.

Het landschap is anders.

De sfeer is anders.

چشم‌انداز متفاوت است.  
و فضا نیز متفاوت است.

Een verrassing

Misschien is dat wel het mooiste van Limburg.

یک شگفتی  
شاید زیباترین ویژگی لیمبورخ همین باشد.

De provincie verrast mensen.

این استان مردم را غافلگیر می‌کند.

Zelfs Nederlanders die hun eigen land goed kennen.

حتی هلندی‌هایی را که کشور خود را به‌خوبی می‌شناسند.

Hoofdstuk ۳۸— De verhalen van de grens

فصل سی و هشتم — داستان‌های مرز

Limburg leeft al eeuwen met grenzen.

فصل سی و هشتم — داستان‌های مرز

لیمبورخ قرن‌هاست که با مرزها زندگی می‌کند.

Maar grenzen betekenen hier niet altijd hetzelfde als elders.

اما مرزها در اینجا همیشه همان معنایی را ندارند که در جاهای دیگر دارند.

Een lijn op de kaart

Op een kaart lijkt een grens eenvoudig.

خطی روی نقشه

روی نقشه، مرز بسیار ساده به نظر می‌رسد.

Een lijn.

Meer niet.

فقط یک خط.

و نه بیشتر.

In het echte leven

Maar in het dagelijks leven is alles ingewikkelder.

در زندگی واقعی

اما در زندگی روزمره، همه چیز پیچیده‌تر است.

Families wonen aan beide kanten van de grens.

خانواده‌ها در دو سوی مرز زندگی می‌کنند.

Vrienden werken in verschillende landen.

دوستان در کشورهای مختلف کار می‌کنند.

Studenten reizen heen en weer.

دانشجویان رفت‌وآمد می‌کنند.

België

Voor veel Limburgers is België dichtbij.

بلژیک

برای بسیاری از مردم لیمبورخ، بلژیک بسیار نزدیک است.

Niet alleen geografisch.

Maar ook cultureel.

نه فقط از نظر جغرافیایی.

بلکه از نظر فرهنگی.

Duitsland

Hetzelfde geldt voor Duitsland.

آلمان

همین موضوع درباره آلمان نیز صادق است.

Veel inwoners hebben daar collega's.

Vrienden.

Of familie.

بسیاری از ساکنان در آنجا همکار دارند.

دوست دارند.

یا اعضای خانواده.

Europa in het klein

Misschien is Limburg een kleine versie van Europa.

اروپایی در ابعاد کوچک

شاید لیمبورخ نسخه کوچکی از اروپاست.

Verschillende talen.

Verschillende gewoonten.

Verschillende achtergronden.

زبان‌های مختلف.

عادت‌های مختلف.

و پیشینه‌های مختلف.

Maar toch verbonden.

اما همچنان به یکدیگر متصل.

Wat grenzen leren

Misschien leren grenzen mensen iets belangrijks.

آنچه مرزها آموزش می‌دهند

شاید مرزها درس مهمی به انسان‌ها می‌دهند.

Dat verschillen kunnen bestaan.

اینکه تفاوت‌ها می‌توانند وجود داشته باشند.

En dat samenwerking toch mogelijk blijft.

و اینکه همکاری همچنان ممکن است.

Hoofdstuk ۳۹ – De ziel van Limburg

فصل سی و نهم – روح لیمبورخ

Als iemand vraagt wat Limburg werkelijk is, bestaat er geen eenvoudig antwoord.

فصل سی و نهم – روح لیمبورخ

اگر کسی بپرسد لیمبورخ واقعاً چیست، پاسخ ساده‌ای وجود ندارد.

Je kunt cijfers noemen.

می‌توانی آمار ارائه کنی.

Je kunt steden noemen.

می‌توانی نام شهرها را ببری.

Je kunt geschiedenis vertellen.

می‌توانی از تاریخ صحبت کنی.

Maar daarmee ben je er nog niet.

اما این‌ها کافی نیست.

De ziel van een plek

Iedere plek heeft iets wat moeilijk meetbaar is.

روح یک مکان

هر مکانی چیزی دارد که اندازه‌گیری آن دشوار است.

Een sfeer.

Een gevoel.

Een karakter.

یک فضا.

یک احساس.

و یک شخصیت.

Limburg heeft dat ook

Misschien zit het in de manier waarop mensen elkaar begroeten.

لیمبورخ نیز همین را دارد

شاید در شیوه سلام کردن مردم نهفته باشد.

Misschien in de cafés.

شاید در کافه‌ها.

Misschien in de heuvels.

شاید در تپه‌ها.

Misschien in de verhalen die van generatie op generatie worden doorgegeven.

شاید در داستان‌هایی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند.

Geen haast

Wat veel bezoekers onthouden, is dat alles iets rustiger lijkt.

بدون عجله

چیزی که بسیاری از بازدیدکنندگان به خاطر می‌سپارند این است که همه چیز کمی آرام‌تر به نظر می‌رسد.

Niet langzaam.

Maar menselijk.

نه کند.

بلکه انسانی.

Samen

Misschien draait Limburg uiteindelijk om verbondenheid.

با هم بودن

شاید در نهایت لیمبورخ درباره پیوند میان انسان‌ها باشد.

Met familie.

Met vrienden.

Met de omgeving.

با خانواده.

با دوستان.

و با محیط اطراف.

Daarom blijft het verhaal doorgaan

Een provincie is nooit af.

به همین دلیل داستان ادامه دارد

هیچ استانی هرگز کامل و تمام شده نیست.

Nieuwe mensen komen.

Nieuwe verhalen ontstaan.

Nieuwe herinneringen worden gemaakt.

افراد جدید می آیند.

داستان های جدید شکل می گیرند.

و خاطرات تازه ساخته می شوند.

En zo blijft Limburg groeien.

Niet alleen op de kaart.

Maar vooral in de levens van de mensen die er wonen.

و به این ترتیب لیمبورخ به رشد خود ادامه می دهد.

نه فقط روی نقشه.

بلکه در زندگی مردمی که در آن زندگی می کنند.

Hoofdstuk ۴۰ – De kleine dingen die Limburg maken

فصل چهل – چیزهای کوچکی که لیمبورخ را می سازند

Wanneer mensen een provincie beschrijven, praten zij vaak over grote dingen.

Over geschiedenis.

Over economie.

Over beroemde steden.

فصل چهارم – چیزهای کوچکی که لیمبورخ را می‌سازند  
وقتی مردم یک استان را توصیف می‌کنند، معمولاً درباره چیزهای بزرگ حرف می‌زنند.  
درباره تاریخ.  
درباره اقتصاد.  
و درباره شهرهای مشهور.

Maar het dagelijkse leven bestaat meestal uit kleine dingen.

اما زندگی روزمره بیشتر از چیزهای کوچک تشکیل شده است.

Een groet

Een buurman die goedemorgen zegt.

یک سلام  
همسایه‌ای که صبح بخیر می‌گوید.

Een kort gesprek bij de bakker.

گفت‌وگویی کوتاه در نانوايي.

Een glimlach op straat.

لبخندی در خیابان.

Dat lijken kleine dingen.

این‌ها چیزهای کوچکی به نظر می‌رسند.

Maar zij maken een plek menselijk.

اما همین چیزها یک مکان را انسانی می‌کنند.

Het dorpsfeest

Ergens in Limburg wordt een dorpsfeest georganiseerd.

جشن روستا

در جایی از لیمبورخ جشن روستایی برگزار می‌شود.

Vrijwilligers werken wekenlang aan de voorbereidingen.

داوطلبان هفته‌ها برای آماده‌سازی آن تلاش می‌کنند.

Niet omdat zij ervoor betaald krijgen.

نه به این دلیل که پولی دریافت می‌کنند.

Maar omdat zij zich verbonden voelen met hun gemeenschap.

بلکه چون به جامعه خود احساس تعلق دارند.

De voetbalclub

Op zaterdag staan ouders langs een voetbalveld.

باشگاه فوتبال

روز شنبه والدین کنار زمین فوتبال ایستاده‌اند.

Kinderen spelen.

کودکان بازی می‌کنند.

Sommigen winnen.

Sommigen verliezen.

برخی می‌برند.

و برخی می‌بازند.

Maar uiteindelijk gaat het om meer dan de uitslag.

اما در نهایت موضوع چیزی فراتر از نتیجه مسابقه است.

Het gaat om samen zijn.

موضوع با هم بودن است.

De markt

In een stad opent de weekmarkt.

بازار

در یک شهر بازار هفتگی آغاز می‌شود.

Mensen kopen groenten.

Fruit.

Bloemen.

مردم سبزیجات می‌خرند.

میوه.

و گل.

Maar zij komen ook voor het contact.

اما برای ارتباط با دیگران نیز می‌آیند.

Voor het praatje.

برای گفت‌وگوهای کوتاه.

Voor het gevoel dat zij deel uitmaken van een groter geheel.

برای احساسی که به آن‌ها می‌گوید بخشی از یک جامعه بزرگتر هستند.

Hoofdstuk ۴۱ – De Limburgse zomer

فصل چهل و یکم – تابستان لیمبورخ

Wanneer de zomer komt, verandert Limburg opnieuw.

فصل چهل و یکم – تابستان لیمبورخ  
وقتی تابستان فرا می‌رسد، لیمبورخ دوباره تغییر می‌کند.

De terrassen lopen vol.

کافه‌ها و تراس‌ها پر می‌شوند.

Fietsers verschijnen overal.

دوچرخه‌سواران همه جا دیده می‌شوند.

Toeristen trekken door de provincie.

گردشگران در سراسر استان سفر می‌کنند.

Lange dagen

De dagen lijken eindeloos.

روزهای طولانی

روزها بسیار طولانی به نظر می‌رسند.

De zon blijft lang zichtbaar.

خورشید مدت زیادی در آسمان می‌ماند.

Mensen blijven langer buiten.

مردم زمان بیشتری را بیرون از خانه سپری می‌کنند.

Het landschap

De velden kleuren diep groen.

چشم‌انداز

مزارع سبز عمیقی پیدا می‌کنند.

Boomgaarden staan vol bladeren.

باغ‌ها پر از برگ می‌شوند.

De heuvels lijken bijna te glanzen in het zonlicht.

تپه‌ها زیر نور خورشید می‌درخشند.

Vakantie

Voor veel Nederlanders hoort Limburg bij de zomer.

تعطیلات

برای بسیاری از هلندی‌ها، لیمبورخ بخشی از تابستان است.

Niet omdat zij er wonen.

نه به این دلیل که در آنجا زندگی می‌کنند.

Maar omdat zij er vakantie vieren.

بلکه چون تعطیلات خود را در آنجا می‌گذرانند.

Campings

Verspreid door de provincie liggen campings.

اردوگاه‌ها

در سراسر استان اردوگاه‌ها و کمپ‌های زیادی وجود دارند.

Gezinnen zetten tenten op.

خانواده‌ها چادر برپا می‌کنند.

Kinderen spelen buiten.

کودکان بیرون بازی می‌کنند.

Nieuwe vriendschappen ontstaan.

دوستی‌های جدید شکل می‌گیرند.

Avondzon

Tegen de avond wordt het rustiger.

آفتاب عصرگاهی

نزدیک غروب همه چیز آرام‌تر می‌شود.

De zon zakt langzaam achter de heuvels.

خورشید آرام‌آرام پشت تپه‌ها پنهان می‌شود.

En opnieuw lijkt Limburg even stil te worden.

و لیمبورخ بار دیگر برای لحظه‌ای آرام می‌شود.

Hoofdstuk ۴۲ – De herfst van Limburg

فصل چهل و دوم – پاییز لیمبورخ

Veel inwoners zeggen dat de herfst misschien wel het mooiste seizoen van Limburg is.

فصل چهل و دوم – پاییز لیمبورخ

بسیاری از ساکنان می‌گویند شاید پاییز زیباترین فصل لیمبورخ باشد.

Kleuren

De bossen veranderen langzaam.

رنگ‌ها

جنگل‌ها به آرامی تغییر می‌کنند.

Groen wordt geel.

سبز به زرد تبدیل می‌شود.

Geel wordt oranje.

زرد به نارنجی.

Oranje wordt rood.

و نارنجی به قرمز.

Wandelaars

Overal verschijnen wandelaars.

پیاده‌روها

در همه جا پیاده‌روها دیده می‌شوند.

Met camera's.

Met rugzakken.

با دوربین.

با کوله‌پشتی.

Of gewoon met tijd om te genieten.

یا فقط با زمانی برای لذت بردن از طبیعت.

Mist

Soms hangt er mist tussen de heuvels.

مه

گاهی مه میان تپه‌ها شناور می‌شود.

Het landschap krijgt dan iets geheimzinnigs.

در این حالت چشم‌انداز حالتی رازآلود پیدا می‌کند.

Rustiger

De grote stroom toeristen neemt langzaam af.

آرام‌تر

تعداد زیاد گردشگران به‌تدریج کمتر می‌شود.

De provincie ademt rust.

استان نفسی آرام می‌کشد.

Voorbereiding

Ondertussen bereiden veel mensen zich voor op de winter.

آماده شدن

در همین زمان بسیاری از مردم خود را برای زمستان آماده می‌کنند.

En opnieuw verandert het ritme van het leven.

و بار دیگر ریتم زندگی تغییر می‌کند.

Hoofdstuk ۴۳ – De winter van Limburg

فصل چهل و سوم – زمستان لیمبورخ

Wanneer de winter arriveert, laat Limburg weer een ander gezicht zien.

فصل چهل و سوم – زمستان لیمبورخ

وقتی زمستان از راه می‌رسد، لیمبورخ چهره دیگری از خود نشان می‌دهد.

De bomen verliezen hun bladeren.

درختان برگ‌های خود را از دست می‌دهند.

De dagen worden korter.

روزها کوتاه‌تر می‌شوند.

De avonden langer.

و شب‌ها طولانی‌تر.

Sneeuw

Niet ieder jaar.

Maar soms verschijnt er sneeuw.

برف

هر سال نه.

اما گاهی برف می‌بارد.

Voor al op de hogere delen van Zuid-Limburg.

به‌ویژه در مناطق مرتفع جنوب لیمبورخ.

Warmte binnen

Terwijl het buiten koud wordt, zoeken mensen warmte binnen.

گرما در خانه

در حالی که بیرون هوا سرد می‌شود، مردم در خانه به دنبال گرما می‌گردند.

Families komen samen.

خانواده‌ها دور هم جمع می‌شوند.

Vrienden ontmoeten elkaar.

دوستان یکدیگر را ملاقات می‌کنند.

Kaarsen branden.

شمع‌ها روشن می‌شوند.

Kerst

In veel steden verschijnen kerstmarkten.

کریسمس

در بسیاری از شهرها بازارهای کریسمس برپا می‌شوند.

Lichtjes vullen de straten.

چراغ‌های کوچک خیابان‌ها را روشن می‌کنند.

Muziek klinkt.

موسیقی شنیده می‌شود.

En voor even lijkt alles wat langzamer te gaan.

و برای مدتی کوتاه، همه چیز آرام‌تر به نظر می‌رسد.

Een jaar rond

Zo draait het jaar verder.

چرخه یک سال

و به این ترتیب سال ادامه پیدا می‌کند.

Lente.

Zomer.

Herfst.

Winter.

بهار.

تابستان.

پاییز.

زمستان.

En met ieder seizoen vertelt Limburg opnieuw een ander deel van zijn verhaal.

و با هر فصل، لیمبورخ بخش دیگری از داستان خود را روایت می‌کند.

## Hoofdstuk ۴۴ – Limburg en de tijd

فصل چهل و چهارم – لیمبورخ و زمان

Tijd beweegt overal hetzelfde.

Een minuut duurt in Limburg niet langer dan ergens anders.

Een uur heeft overal zestig minuten.

فصل چهل و چهارم – لیمبورخ و زمان

زمان در همه جا به یک شکل می‌گذرد.

یک دقیقه در لیمبورخ طولانی‌تر از جای دیگری نیست.

و یک ساعت در همه جا شصت دقیقه است.

Toch ervaren mensen tijd niet overal hetzelfde.

با این حال مردم زمان را در همه جا یکسان احساس نمی‌کنند.

## De stad

In grote steden lijkt alles sneller te gaan.

شهر

در شهرهای بزرگ، همه چیز سریع‌تر به نظر می‌رسد.

Mensen haasten zich.

Agenda's lopen vol.

Treinen vertrekken iedere paar minuten.

مردم عجله دارند.

برنامه‌ها پر هستند.

و قطارها هر چند دقیقه یک بار حرکت می‌کنند.

## Limburg

In Limburg voelen sommige momenten anders.

لیمبورخ

در لیمبورخ بعضی لحظه‌ها حس دیگری دارند.

Niet omdat de klok anders loopt.

Maar omdat mensen soms meer ruimte nemen voor het moment.

نه به این دلیل که ساعت متفاوت کار می‌کند.

بلکه چون مردم گاهی برای لحظه اکنون فضای بیشتری قائل می‌شوند.

Een gesprek

Een gesprek duurt zolang het nodig is.

یک گفت‌وگو

یک گفت‌وگو تا زمانی ادامه پیدا می‌کند که لازم باشد.

Niet totdat de klok dat zegt.

نه تا زمانی که ساعت دستور پایان بدهد.

Een bezoek

Een bezoek aan familie duurt soms langer dan gepland.

یک دیدار

دیدار با خانواده گاهی طولانی‌تر از آن چیزی می‌شود که برنامه‌ریزی شده بود.

Niemand lijkt dat erg te vinden.

و معمولاً کسی از این موضوع ناراحت نمی‌شود.

Herinneringen

Misschien is tijd uiteindelijk niet wat op een klok staat.

خاطره‌ها

شاید زمان در نهایت چیزی نباشد که روی ساعت دیده می‌شود.

Maar wat mensen zich later herinneren.

بلکه چیزی باشد که مردم بعدها به خاطر می‌آورند.

De uren die vergeten worden.

Of de momenten die een leven lang blijven bestaan.

ساعت‌هایی که فراموش می‌شوند.

یا لحظه‌هایی که تا پایان عمر باقی می‌مانند.

Hoofdstuk ۴۵ – De kinderen van Limburg

فصل چهل و پنجم – کودکان لیمبورخ

Op dit moment spelen duizenden kinderen ergens in Limburg.

فصل چهل و پنجم – کودکان لیمبورخ

در همین لحظه هزاران کودک در جایی از لیمبورخ مشغول بازی هستند.

Sommigen spelen voetbal.

Anderen fietsen.

Weer anderen lezen een boek.

برخی فوتبال بازی می‌کنند.

برخی دوچرخه‌سواری می‌کنند.

و برخی کتاب می‌خوانند.

De toekomst groeit hier

Wanneer mensen over de toekomst praten, denken zij vaak aan technologie.

آینده در اینجا رشد می‌کند

وقتی مردم درباره آینده صحبت می‌کنند، اغلب به فناوری فکر می‌کنند.

Aan bedrijven.

Aan economie.

به شرکت‌ها.

و به اقتصاد.

Maar de echte toekomst groeit vaak gewoon op een schoolplein.

اما آینده واقعی اغلب در حیاط یک مدرسه رشد می‌کند.

Een klaslokaal

In een klas ergens in Limburg leert een kind lezen.

یک کلاس درس

در کلاسی در جایی از لیمبورخ، کودکی در حال یادگیری خواندن است.

Een ander leert rekenen.

Een derde leert een nieuwe taal.

کودکی دیگر ریاضی یاد می‌گیرد.

و سومی زبان جدیدی می‌آموزد.

Dromen

Nog niemand weet wat zij later zullen worden.

رؤیاها

هنوز هیچ‌کس نمی‌داند آن‌ها در آینده چه خواهند شد.

Misschien arts.

Misschien muzikant.

Misschien ondernemer.

Misschien onderzoeker.

شاید پزشک.

شاید موسیقی‌دان.

شاید کارآفرین.  
و شاید پژوهشگر.

Een nieuwe generatie

Zoals iedere generatie haar eigen verhaal schrijft, zal ook deze generatie dat doen.

نسلی جدید  
همان‌طور که هر نسل داستان خودش را می‌نویسد، این نسل نیز چنین خواهد کرد.

Met nieuwe uitdagingen.

Nieuwe ideeën.

En nieuwe dromen.

با چالش‌های تازه.  
ایده‌های تازه.  
و رؤیاهای تازه.

Hoofdstuk ۴۶ – De stilte van Limburg

فصل چهل و ششم – سکوت لیمبورخ

In een wereld vol geluid wordt stilte steeds zeldzamer.

فصل چهل و ششم – سکوت لیمبورخ  
در جهانی پر از صدا، سکوت هر روز کمیاب‌تر می‌شود.

Auto's.

Telefoons.

Schermen.

Berichten.

خودروها.  
تلفن‌ها.

صفحه‌نمایش‌ها.

و پیام‌ها.

Alles vraagt aandacht.

همه چیز توجه می‌خواهد.

Toch bestaat stilte nog

In Limburg zijn nog plekken waar stilte leeft.

با این حال سکوت هنوز وجود دارد

در لیمبورخ هنوز مکان‌هایی وجود دارند که سکوت در آن‌ها زنده است.

Niet absolute stilte.

نه سکوت مطلق.

Maar een rust die moeilijk te vinden is.

بلکه آرامشی که پیدا کردنش آسان نیست.

Een bos

In een bos hoor je bladeren bewegen.

یک جنگل

در یک جنگل صدای حرکت برگ‌ها را می‌شنوی.

Een vogel.

Wind.

Meer niet.

یک پرنده.

باد.

و چیز زیادی بیشتر از آن.

Een heuvel

Op een heuvel kijk je uit over het landschap.

یک تپه

روی یک تپه به چشم انداز اطراف نگاه می‌کنی.

De wereld lijkt groter.

جهان بزرگتر به نظر می‌رسد.

En tegelijkertijd eenvoudiger.

و در عین حال ساده‌تر.

Waarom mensen terugkomen

Misschien komen veel mensen daarom terug naar Limburg.

چرا مردم باز می‌گردند

شاید به همین دلیل بسیاری از مردم دوباره به لیمبورخ باز می‌گردند.

Niet alleen voor wat er is.

نه فقط برای چیزهایی که وجود دارد.

Maar ook voor wat er ontbreekt.

بلکه برای چیزهایی که وجود ندارد.

De haast.

De drukte.

Het lawaai.

عجله.

شلوغی.

و سروصدا.

Hoofdstuk ۴۷ – Limburg als verhaal

فصل چهل و هفتم – لیمبورخ به عنوان یک داستان

Als je alle kaarten wegneemt.

Alle cijfers vergeet.

Alle grenzen uitwist.

فصل چهل و هفتم – لیمبورخ به عنوان یک داستان

اگر همه نقشه‌ها را کنار بگذاری.

همه آمارها را فراموش کنی.

و همه مرزها را پاک کنی.

Wat blijft er dan over?

آن وقت چه چیزی باقی می‌ماند؟

Misschien een verhaal.

شاید یک داستان.

Een verhaal over mensen.

داستانی درباره انسان‌ها.

Over generaties.

درباره نسل‌ها.

Over verandering.

درباره تغییر.

En over verbondenheid.

و درباره پیوند.

Daarom bestaat Limburg

Niet alleen uit steden.

Niet alleen uit dorpen.

Niet alleen uit natuur.

به همین دلیل لیمبورخ وجود دارد  
نه فقط از شهرها تشکیل شده است.  
نه فقط از روستاها.  
و نه فقط از طبیعت.

Maar uit al die verhalen samen.

بلکه از مجموع همه این داستان‌ها ساخته شده است.

Verhalen die gisteren begonnen.

Vandaag verdergaan.

En morgen opnieuw geschreven worden.

داستان‌هایی که دیروز آغاز شدند.  
امروز ادامه دارند.  
و فردا دوباره نوشته خواهند شد.

En daarom eindigt het verhaal van Limburg nooit echt.

و به همین دلیل داستان لیمبورخ هرگز واقعاً به پایان نمی‌رسد.

Want ergens, op ditzelfde moment, begint alweer een nieuw hoofdstuk.

زیرا درست در همین لحظه، در جایی از لیمبورخ، فصل تازه‌ای در حال آغاز شدن است.

Hoofdstuk ۴۸— Een provincie tussen verleden en toekomst

فصل چهل و هشتم – استانی میان گذشته و آینده

Wanneer je door Limburg reist, zie je overal sporen van het verleden.

فصل چهل و هشتم – استانی میان گذشته و آینده

وقتی در لیمبورخ سفر می‌کنی، همه جا نشانه‌هایی از گذشته را می‌بینی.

Een oude kerk.

Een kasteel.

Een mijngebouw.

یک کلیسای قدیمی.

یک قلعه.

یک ساختمان معدن.

Ze herinneren aan mensen die hier lang geleden leefden.

آن‌ها انسان‌هایی را به یاد می‌آورند که قرن‌ها پیش در اینجا زندگی می‌کردند.

Maar Limburg kijkt niet achterom

Het verleden is belangrijk.

اما لیمبورخ فقط به عقب نگاه نمی‌کند

گذشته مهم است.

Maar niemand kan er wonen.

اما هیچ‌کس نمی‌تواند در گذشته زندگی کند.

Mensen leven vandaag.

En bouwen aan morgen.

مردم امروز زندگی می‌کنند.

و فردا را می‌سازند.

Nieuwe wijken

In verschillende steden verschijnen nieuwe woonwijken.

محله‌های جدید

در شهرهای مختلف، محله‌های جدید ساخته می‌شوند.

Nieuwe gezinnen komen wonen.

خانواده‌های جدید به آنجا نقل مکان می‌کنند.

Kinderen groeien op.

کودکان بزرگ می‌شوند.

En opnieuw begint een nieuw hoofdstuk.

و فصل تازه‌ای آغاز می‌شود.

Nieuwe bedrijven

Ook bedrijven veranderen.

شرکت‌های جدید

شرکت‌ها نیز تغییر می‌کنند.

Waar vroeger industrie stond, ontstaan soms kantoren.

جایی که زمانی صنایع قرار داشتند، امروز گاهی دفترهای کاری ایجاد می‌شوند.

Of onderzoekscentra.

یا مراکز پژوهشی.

Of innovatieve bedrijven.

یا شرکت‌های نوآور.

De kracht van aanpassing

Misschien is dat een van de belangrijkste eigenschappen van Limburg.

قدرت سازگاری

شاید این یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های لیمبورخ باشد.

Het vermogen om zich aan te passen.

توانایی سازگار شدن.

Om na verandering opnieuw verder te gaan.

اینکه پس از هر تغییر، دوباره به حرکت ادامه دهد.

Hoofdstuk ۴۹ – De Limburgse horizon

فصل چهل و نهم – افق لیمبورخ

Iedere provincie heeft een eigen horizon.

فصل چهل و نهم – افق لیمبورخ

هر استان افق خاص خود را دارد.

In sommige provincies zie je vooral water.

در بعضی استان‌ها بیشتر آب دیده می‌شود.

In andere provincies zie je eindeloze vlaktes.

در برخی دیگر دشت‌های بی‌پایان.

Maar in Limburg beweegt de horizon.

اما در لیمبورخ افق حرکت می‌کند.

Door de heuvels.

به خاطر تپه‌ها.

Door de hoogteverschillen.

به خاطر اختلاف ارتفاع.

Door het landschap.

و به خاطر چشم انداز طبیعی.

Kijken naar de verte

Veel mensen houden ervan om op een heuvel te staan.

نگاه به دوردست

بسیاری از مردم دوست دارند روی یک تپه بایستند.

En ver weg te kijken.

و به دوردست نگاه کنند.

Niet omdat daar iets bijzonders gebeurt.

نه به این دلیل که اتفاق خاصی در آنجا رخ می دهد.

Maar omdat ruimte rust geeft.

بلکه چون فضا، آرامش می آورد.

Een symbool

Misschien is die horizon ook een symbool.

یک نماد

شاید این افق خود یک نماد باشد.

Want aan de horizon ligt altijd iets wat nog moet komen.

زیرا در افق همیشه چیزی وجود دارد که هنوز نیامده است.

Een nieuwe dag.

Een nieuw idee.

Een nieuw verhaal.

یک روز تازه.

یک ایده تازه.

و یک داستان تازه.

Hoofdstuk ۵۰ – Limburg blijft verder gaan

فصل پنجاهم – لیمبورخ به راه خود ادامه می‌دهد

Misschien vraag je je af wanneer een verhaal over een provincie eindigt.

فصل پنجاهم – لیمبورخ به راه خود ادامه می‌دهد

شاید از خود بپرسی که داستان یک استان چه زمانی به پایان می‌رسد.

Het antwoord is eenvoudig.

پاسخ ساده است.

Eigenlijk nooit.

در واقع هرگز.

Een provincie verandert iedere dag

Iedere ochtend worden ergens nieuwe plannen gemaakt.

یک استان هر روز تغییر می‌کند

هر صبح در جایی برنامه‌های جدیدی شکل می‌گیرد.

Een ondernemer begint een bedrijf.

یک کارآفرین کسب‌وکاری را آغاز می‌کند.

Een student kiest een opleiding.

یک دانشجو رشته‌ای را انتخاب می‌کند.

Een gezin verhuist naar een nieuw huis.

یک خانواده به خانه‌ای جدید نقل مکان می‌کند.

Kleine gebeurtenissen

Geen van die gebeurtenissen haalt misschien het nieuws.

رویدادهای کوچک

شاید هیچ‌یک از این رویدادها به اخبار راه پیدا نکنند.

Maar samen veranderen zij de provincie.

اما در کنار هم استان را تغییر می‌دهند.

Het echte Limburg

Misschien is dat het echte Limburg.

لیمبورخ واقعی

شاید این همان لیمبورخ واقعی باشد.

Niet alleen de bekende steden.

Niet alleen de toeristische plekken.

Niet alleen de geschiedenisboeken.

نه فقط شهرهای مشهور.

نه فقط مکان‌های گردشگری.

و نه فقط کتاب‌های تاریخ.

Maar de mensen die iedere dag hun leven leiden.

بلکه مردمی که هر روز زندگی خود را ادامه می‌دهند.

Daarom gaat het verhaal verder

De Maas blijft stromen.

به همین دلیل داستان ادامه دارد  
رود ماس همچنان جاری است.

De seizoenen blijven veranderen.

فصل‌ها همچنان تغییر می‌کنند.

Kinderen blijven opgroeien.

کودکان همچنان بزرگ می‌شوند.

Nieuwe generaties nemen het verhaal over.

نسل‌های جدید داستان را ادامه می‌دهند.

En zo blijft Limburg bestaan.

و به این ترتیب لیمبورخ به حیات خود ادامه می‌دهد.

Niet alleen als provincie.

نه فقط به عنوان یک استان.

Maar als een levend verhaal.

بلکه به عنوان یک داستان زنده.

Een verhaal dat gisteren begon.

Vandaag verdergaat.

En morgen opnieuw wordt geschreven.

داستانی که دیروز آغاز شد.

امروز ادامه دارد.

و فردا دوباره نوشته خواهد شد.

## Hoofdstuk ۵۱ – De Limburgse lente van de toekomst

فصل پنجاه و یکم – بهار آینده لیمبورخ

Ieder jaar keert de lente terug naar Limburg.

Altijd anders.

Maar toch herkenbaar.

فصل پنجاه و یکم – بهار آینده لیمبورخ

هر سال بهار به لیمبورخ باز می‌گردد.

هر بار متفاوت.

اما همچنان آشنا.

De eerste bloemen verschijnen.

De bomen krijgen nieuwe bladeren.

De dagen worden langer.

نخستین گل‌ها ظاهر می‌شوند.

درختان برگ‌های تازه می‌گیرند.

و روزها طولانی‌تر می‌شوند.

Een nieuw begin

Misschien houden mensen daarom zo van de lente.

یک آغاز تازه

شاید به همین دلیل مردم بهار را دوست دارند.

Omdat zij laat zien dat er altijd een nieuw begin mogelijk is.

زیرا بهار نشان می‌دهد که همیشه امکان یک شروع تازه وجود دارد.

Limburg verandert mee

Net als de natuur verandert ook Limburg voortdurend.

لیمبورخ نیز همراه آن تغییر می‌کند  
همان‌گونه که طبیعت تغییر می‌کند، لیمبورخ نیز پیوسته در حال تغییر است.

Nieuwe gezinnen komen wonen.

Nieuwe bedrijven openen hun deuren.

Nieuwe leerlingen beginnen op school.

خانواده‌های جدید ساکن می‌شوند.  
شرکت‌های جدید آغاز به کار می‌کنند.  
و دانش‌آموزان جدید وارد مدرسه می‌شوند.

Niet zichtbaar op één dag

Deze veranderingen zijn klein.

در یک روز دیده نمی‌شود  
این تغییرات کوچک هستند.

Je ziet ze niet op één dag.

Niet in één week.

در یک روز دیده نمی‌شوند.  
و نه در یک هفته.

Maar over jaren maken zij een groot verschil.

اما در طول سال‌ها تفاوت بزرگی ایجاد می‌کنند.

Hoofdstuk ۵۲ – De bibliotheek van Limburg

فصل پنجاه و دوم – کتابخانه لیمبورخ

Stel je voor dat Limburg een enorme bibliotheek zou zijn.

فصل پنجاه و دوم – کتابخانه لیمبورخ

تصور کن که لیمبورخ یک کتابخانه بزرگ باشد.

Niet met boeken.

Maar met verhalen.

نه با کتاب‌ها.

بلکه با داستان‌ها.

Iedere inwoner een boek

Iedere inwoner zou een eigen boek zijn.

هر ساکن یک کتاب

هر ساکن یک کتاب مستقل بود.

Met een eigen begin.

Een eigen midden.

En een eigen einde.

با آغاز خود.

میانه خود.

و پایان خود.

Sommige boeken zijn oud

Sommige verhalen begonnen lang geleden.

بعضی کتاب‌ها قدیمی هستند

بعضی داستان‌ها مدت‌ها پیش آغاز شده‌اند.

Zij vertellen over oorlogen.

Over mijnen.

Over moeilijke tijden.

آن‌ها از جنگ‌ها می‌گویند.

از معدن‌ها.  
و از دوران‌های سخت.

Andere boeken zijn nieuw  
Andere verhalen beginnen vandaag.

بعضی کتاب‌ها تازه هستند  
بعضی داستان‌ها امروز آغاز می‌شوند.

Een kind dat geboren wordt.  
Een student die afstudeert.  
Een ondernemer die start.

کودکی که متولد می‌شود.  
دانشجویی که فارغ‌التحصیل می‌شود.  
و کارآفرینی که کار خود را آغاز می‌کند.

Samen één verhaal  
Afzonderlijk zijn het losse boeken.

در کنار هم یک داستان  
هر کدام به تنهایی کتابی جداگانه هستند.

Maar samen vormen zij de bibliotheek van Limburg.

اما در کنار هم کتابخانه لیمبورخ را تشکیل می‌دهند.

Hoofdstuk ۵۳ – Limburg bij zonsopgang

فصل پنجاه و سوم – لیمبورخ هنگام طلوع خورشید

Er is een bijzonder moment waarop een provincie bijna opnieuw geboren lijkt  
te worden.

فصل پنجاه و سوم – لیمبورخ هنگام طلوع خورشید

لحظه‌ای خاص وجود دارد که انگار یک استان دوباره متولد می‌شود.

Dat moment is vlak voor zonsopgang.

آن لحظه درست پیش از طلوع خورشید است.

Stilte

De wereld is nog rustig.

سکوت

جهان هنوز آرام است.

De meeste mensen slapen.

بیشتر مردم خواب هستند.

Alleen vogels zijn al wakker.

فقط پرندگان بیدار شده‌اند.

Licht

Langzaam verschijnt licht aan de horizon.

نور

به آرامی نور در افق ظاهر می‌شود.

Eerst zwak.

Dan sterker.

ابتدا کم‌رنگ.

و سپس پررنگ‌تر.

De heuvels ontwaken

In Zuid-Limburg krijgen de heuvels langzaam kleur.

تپه‌ها بیدار می‌شوند  
در جنوب لیمبورخ، تپه‌ها کم‌کم رنگ می‌گیرند.

Groen verschijnt opnieuw.

Mist trekt weg.

سبزی دوباره نمایان می‌شود.  
و مه کنار می‌رود.

Een nieuwe dag begint

En opnieuw begint een gewone dag.

روزی تازه آغاز می‌شود  
و بار دیگر یک روز معمولی آغاز می‌شود.

Maar gewone dagen bouwen uiteindelijk een provincie.

اما همین روزهای معمولی هستند که در نهایت یک استان را می‌سازند.

Hoofdstuk ۵۴ – Wat Limburg aan Nederland geeft

فصل پنجاه و چهارم – لیمبورخ چه چیزی به هلند می‌بخشد

Iedere provincie draagt iets bij aan het land.

فصل پنجاه و چهارم – لیمبورخ چه چیزی به هلند می‌بخشد  
هر استان چیزی به کشور خود می‌افزاید.

De één levert havens.

De ander landbouw.

De ander kennis.

یکی بندرها را.  
دیگری کشاورزی را.  
و دیگری دانش را.

Limburg geeft een ander perspectief

Limburg laat zien dat Nederland niet overal hetzelfde is.

لیمبورخ دیدگاهی متفاوت ارائه می‌دهد  
لیمبورخ نشان می‌دهد که هلند در همه جا یکسان نیست.

Dat één land verschillende gezichten kan hebben.

اینکه یک کشور می‌تواند چهره‌های متفاوتی داشته باشد.

Een brug

Door zijn ligging vormt Limburg vaak een brug.

یک پل  
لیمبورخ به دلیل موقعیت خود اغلب نقش یک پل را ایفا می‌کند.

Tussen Nederland en Duitsland.

Tussen Nederland en België.

میان هلند و آلمان.  
و میان هلند و بلژیک.

Een herinnering

Misschien herinnert Limburg Nederland ook aan iets anders.

یک یادآوری  
شاید لیمبورخ چیز دیگری را نیز به هلند یادآوری می‌کند.

Dat vooruitgang belangrijk is.

اینکه پیشرفت مهم است.

Maar dat geschiedenis ook waarde heeft.

اما تاریخ نیز ارزشمند است.

Hoofdstuk ۵۵ – Het verhaal zonder einde

فصل پنجاه و پنجم – داستانی بدون پایان

Misschien verwacht je dat ieder verhaal ooit eindigt.

فصل پنجاه و پنجم – داستانی بدون پایان

شاید انتظار داشته باشی هر داستانی روزی به پایان برسد.

Met een laatste hoofdstuk.

Een laatste zin.

Een laatste bladzijde.

با یک فصل آخر.

یک جمله آخر.

و یک صفحه پایانی.

Maar provincies werken anders.

اما استان‌ها متفاوت هستند.

Limburg leeft verder

Zolang er mensen wonen.

Zolang kinderen opgroeien.

Zolang nieuwe verhalen ontstaan.

لیمبورخ به زندگی ادامه می‌دهد

تا زمانی که مردم در آن زندگی می‌کنند.

تا زمانی که کودکان در آن بزرگ می‌شوند.

و تا زمانی که داستان‌های جدید شکل می‌گیرند.

Blijft Limburg veranderen.

لیمبورخ به تغییر ادامه خواهد داد.

De laatste gedachte

Misschien is Limburg niet alleen een plek.

آخرین اندیشه

شاید لیمبورخ فقط یک مکان نباشد.

Misschien is het een verzameling herinneringen.

Een manier van leven.

Een gevoel.

شاید مجموعه‌ای از خاطره‌ها باشد.

یک شیوه زندگی.

و یک احساس.

En gevoelens hebben geen echte grens.

و احساسات مرز واقعی ندارند.

Ik ben Limburg.

Van de Maas.

Van de heuvels.

Van de dorpen.

Van Maastricht.

Van gisteren.

Van vandaag.

En van morgen.

من لیمبورخ هستم.

سرزمین رود ماس.

سرزمین تپه‌ها.

سرزمین روستاها.  
سرزمین ماستریخت.  
سرزمین دیروز.  
امروز.  
و فردا.

En daarom zal mijn verhaal altijd verder gaan.

و به همین دلیل داستان من همیشه ادامه خواهد داشت.